



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir

سال اول بریک سوئڈی، بیچ اسٹاک

مشروعیت سقیفہ



پاکستان مسلم لیگ ق، سندھ ڈیویژن

پتہ: ۱۰۰، سندھ ہائیڈرو پاور ایجنسی، کراچی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مسائل سوال برانگیز در تاریخ اسلام

نویسنده:

سعید داودی

ناشر چاپی:

مدرسه الامام علی بن ابی طالب (علیه السلام)

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۶	مسائل سوال برانگیز در تاریخ اسلام: مشروعیت سقیفه؟! جلد ۵
۶	مشخصات کتاب
۷	اشاره
۱۱	فهرست مطالب
۱۳	اشاره
۱۵	اول: ماجرای سقیفه بنی ساعده چگونه شکل گرفت؟
۱۵	اشاره
۲۲	گزارش اول
۲۹	گزارش دوم (گزارش عمر از سقیفه)
۳۵	دوم: عکس العمل ها
۳۵	اشاره
۳۶	۱. بیعت های صوری
۳۸	۲. موضع برخی از صحابه
۴۱	۳. موضع اهل بیت علیهم السلام
۴۱	اشاره
۴۴	الف) هجوم، حمله و تهدید به آتش زدن
۵۳	ب) آنان ثمره را ضایع کردند
۵۵	سوم: نقش عمر بن خطاب در تثبیت خلافت ابوبکر
۵۷	چهارم: بررسی و ارزیابی
۶۵	فهرست منابع
۷۰	درباره مرکز

مسائل سوال برانگیز در تاریخ اسلام: مشروعیت سقیفه؟! جلد ۵

مشخصات کتاب

سرشناسه: داودی، سعید، ۱۳۴۳ -

عنوان و نام پدید آور: مسائل سوال برانگیز در تاریخ اسلام/ فاضل محقق سعید داودی؛ زیر نظر گروه معارف و علوم اسلامی حوزه علمیه قم.

مشخصات نشر: قم: انتشارات امام علی بن ابی طالب (ع)، ۱۳۸ -

مشخصات ظاهری: ج.

شابک: ۳۰۰۰ ریال: ۹۷۸-۹۶۴-۵۳۳-۰۳۹-۰؛ ۴۰۰۰ ریال: ج.۲، چاپ سوم: ۹۷۸-۹۶۴-۵۳۳-۰۴۳-۷؛ ۴۰۰۰ ریال: ج.۳
۹۷۸-۹۶۴-۵۳۳-۰۵۶-۷؛ ۵۰۰۰ ریال (ج.۴، چاپ اول)؛ ۵۰۰۰ ریال: ج.۴، چاپ دوم: ۹۷۸-۹۶۴-۵۳۳-۰۷۵-۸؛ ۵۰۰۰
ریال: ج.۵: ۹۷۸-۹۶۴-۵۳۳-۰۷۹-۶؛ ۵۰۰۰ ریال: ج.۶: ۹۷۸-۹۶۴-۵۳۳-۰۸۱-۹

یادداشت: فهرست نویسی بر اساس جلد ششم، ۱۳۸۸.

یادداشت: پشت جلد به انگلیسی: The narration of pen ink.

یادداشت: ج.۲ (چاپ سوم: ۱۳۸۹).

یادداشت: ج.۳ (چاپ اول: ۱۳۸۷).

یادداشت: ج.۴ (چاپ دوم: ۱۳۸۹).

یادداشت: ج.۴ (چاپ اول: ۱۳۸۷).

یادداشت: ج.۵ و ۶ (چاپ اول: ۱۳۸۸).

یادداشت: کتابنامه.

مندرجات: ج.۱. حدیث دوات و قلم. ج.۲. آتش در خانه وحی. ج.۳. ازدواج ام کلثوم، مظلومیتی دیگر. ج.۴. رفتارشناسی خلیفه دوم. ج.۵. مشروعیت سقیفه. ج.۶. شورای شش نفره که یک تحلیل منطقی با استفاده از منابع اهل سنت.

موضوع: شیعه -- تاریخ -- احادیث.

موضوع: اسلام -- تاریخ -- احادیث.

شناسه افزوده : مدرسه امیرالمؤمنین علیه السلام (قم). گروه معارف و علوم اسلامی

رده بندی کنگره : BP۲۳۹/د۵م۲۰ ۱۳۸۰ی

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۵۳

شماره کتابشناسی ملی : ۱۶۳۳۷۸۰

ص: ۱

اشاره

زیر نظر :

گروه معارف و علوم اسلامی

مسائل سؤال برانگیز در تاریخ اسلام

۵- مشروعیت سقیفه؟!

بخوانید و داوری کنید

فاضل محقق: سعید داودی

فهرست مطالب

اشاره ۷

اول: ماجرای سقیفه بنی ساعده چگونه شکل گرفت؟ ۹

گزارش اول : ۱۶

گزارش دوم (گزارش عمر از سقیفه) ۲۳

دوم: عکس العمل ها ۲۹

۱. بیعت های صوری ۳۰

۲. موضع برخی از صحابه ۳۲

۳. موضع اهل بیت علیهم السلام ۳۵

الف) هجوم، حمله و تهدید به آتش زدن ۳۸

ب) آنان ثمره را ضایع کردند ۴۷

سوم: نقش عمر بن خطاب در تثبیت خلافت ابوبکر ۴۹

چهارم: بررسی و ارزیابی ۵۱

فهرست منابع ۵۹

اشاره

از مسائل سؤال برانگیز در تاریخ اسلام، داستان سقیفه بنی ساعده و خلیفه ای بود که در آن مکان انتخاب شد.

اذهان جستجوگر پیوسته از خود می پرسند که آیا خلافت مسلمین قاعده ای دارد یا خیر؟ آیا طبق میزان روشن و قانون معینی باید برای مسلمانان خلیفه برگزید و یا انتخاب خلیفه از روش مشخصی پیروی نمی کند؟ آیا انتخاب خلیفه پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله باید با نصّ و معرفّی آن حضرت باشد و یا به انتخاب مردم؟

اگر انتخاب با اجماع مسلمین و یا اهل حلّ و عقد، یعنی خبرگان ائمت است؛ کدام خبرگان؟ و آیا می شود این شیوه را با تهدید و زور اعمال کرد؟

هر کدام از سؤالات فوق بحث های مشروحی را می طلبد که باید جداگانه مورد بحث قرار گیرد. ولی آنچه در این نوشتار مورد توجه است، نگاهی به شیوه انتخاب خلیفه اول و ارزیابی مشروعیت چنین انتخابی است.

آیا حقیقتاً سقیفه بنی ساعده صلاحیت برای انتخاب خلیفه را داشته و مانند مجالس مشورتی امروز مکانی برای انتخاب حاکم بوده که نخبگان ائیت در آنجا اجتماع کرده و با مشورت و رایزنی و سپس با رأی گیری خلیفه ای را برای رهبری امت برگزینند و یا آنچه در آنجا اتفاق افتاد، حادثه ای ناگهانی و بدون تأمل بوده است؟

به عبارت دیگر: آیا این حادثه در فرهنگ سیاسی اسلام یک انتخاب دمکراتیک بود و یا سهم خواهی قبایل مختلف و پیروزی یک گروه بر گروه های دیگر؟ آیا نحوه انتخاب خلیفه اول امروزه قابل تأسی مسلمین در نحوه گزینش حاکمان خویش است؟ و آیا می توان آن را به عنوان یک نقطه روشن و برجسته تاریخ اسلام برای جهانیان عرضه کرد، به آن افتخار نمود و در عرصه جهانی به دفاع از آن برخاست و آن را راهبردی عقلایی به شمار آورد؟

آیا جوانان مسلمان حق ندارند که از آن ماجرا باخبر شوند و این بخش از تاریخ اسلام را با دقت پیگیری نمایند، تا بتوانند پیرامون آن به درستی قضاوت کنند؟ این ها انبوه سؤالاتی است که پیرامون داستان سقیفه بنی ساعده را گرفته است.

باور ما این است که نقل و بررسی این حادثه مهم تاریخ اسلام، افق تازه ای را به روی جوانان حقیقت جو و پژوهشگران منصف می گشاید و راه یابی به حقیقت را هموارتر می سازد.

ماجرای سقیفه بنی ساعده چگونه شکل گرفت؟

این بحث را در چهار محور مورد بررسی قرار می دهیم :

۱. ماجرای سقیفه بنی ساعده چگونه شکل گرفت؟

۲. عکس العمل ها :

بیعت های صوری

موضع برخی از صحابه

موضع اهل بیت علیهم السلام

۳. نقش عمر بن خطاب در تثبیت خلافت ابوبکر

۴. بررسی و ارزیابی

تلاش ما این است که در مباحث فوق از منابع مورد قبول برادران اهل سنت استفاده شود و حقایق تاریخی به صورت روشن و شفاف مورد بررسی قرار گیرد تا جای شک و تردید در آن باقی نماند.

اول: ماجرای سقیفه بنی ساعده چگونه شکل گرفت؟

اشاره

اول: ماجرای سقیفه بنی ساعده (۱) چگونه شکل گرفت؟

این حادثه در کتب تاریخی و حدیثی اهل سنت به طور گسترده نقل شده است، هر چند در نقل جزئیات تفاوت هایی مشاهده می شود، ولی اصل ماجرا، قریب به یکدیگر باز گو شده است.

پیش از نقل حادثه، ذکر چند نکته ضروری است.

۱- . سقیفه به معنای مکان سقف دار و دارای سایبان است و سقیفه بنی ساعده به فرزندانساعده بن کعب بن خزرج نسبت داده شده است که سعده بن عباد - بزرگ قبیله خزرج - نیز از همین قبیله است (معجم البلدان، ج ۳، ص ۲۲۸-۲۲۹). این مکان، محل اجتماعانصار و جایی برای مشورت آنها بود. (عمده القاری، ج ۱۶، ص ۱۸۵) و جمعی از صحابه آنجا را برای گزینش ابوبکر به جانشینی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله انتخاب کردند.

۱. این ماجرا در روز وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله اتفاق افتاد. مطابق نقل مورخان اهل سنت آن حضرت در روز دوشنبه دوازدهم ماه ربیع الأول رحلت کرد.

طبری در حوادث سال یازدهم هجری می نویسد: اختلافی میان دانشمندان نیست که رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز دوشنبه ماه ربیع الاول (سال یازدهم) رحلت کرد، ولی اینکه این دوشنبه چه روزی بود، اختلاف نظر است. (۱)

برخی گفته اند که آن دوشنبه، روز دوم ربیع الأول بوده و برخی گویند روز دوازدهم ربیع الاول بوده است. (۲)

۲. زمانی که جنازه شریف رسول خدا صلی الله علیه و آله هنوز بر زمین بود، ماجرای سقیفه و بیعت برای ابوبکر پیش آمد که همان روز دوشنبه بود و فردای آن روز (روز سه شنبه) برای دفن آن حضرت اقدام کردند و برخی نیز گفته اند آن حضرت سه روز پس از وفاتش به خاک سپرده شد. (۳) زیرا مردم دسته دسته می آمدند و بر پیکر پاکش نماز می خواندند.

از عایشه نیز نقل شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در شب چهارشنبه به خاک سپرده شد. (۴)

۱- تاریخ طبری، ج ۳، ص ۱۹۹.

۲- ر.ک: تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۰۰؛ کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۳۲۳.

۳- ر.ک: تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۱۱؛ کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۳۳۲.

۴- تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۱۷.

۳. نکته سوم آن است که عمر در ساعات اولی که رسول خدا صلی الله علیه و آله رحلت کرد، می گفت: او نمرده است و مرگش را انکار می کرد.

سعید بن مسیب از ابوهیره نقل می کند که هنگامی رسول خدا صلی الله علیه و آله وفات یافت، عمر بن خطاب برخاست و گفت: «عده ای از منافقین گمان می کنند که رسول خدا صلی الله علیه و آله وفات یافت؛ به خدا سوگند! رسول خدا صلی الله علیه و آله وفات نکرد، بلکه همان گونه که موسی به مدّت چهل روز (برای دریافت تورات) از قوم خویش غایب شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز به سوی پروردگارش رفته و غایب شده است و پس از مدتی بر می گردد».

آنگاه مردم را تهدید کرد و گفت: «والله لیرجعن رسول الله فلیقطعن ایدی رجال وأرجلهم یزعمون أنّ رسول الله مات؛ به خدا سوگند! رسول خدا بر می گردد و دست و پای آنان که گمان می کنند رسول خدا صلی الله علیه و آله وفات کرده، را قطع می کند!» (۱).

مطابق نقل دیگر، هنگام وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله ابوبکر در مدینه نبود، وقتی که به مدینه آمد، دید عمر بن خطاب ایستاده و مردم را می ترساند و می گوید: «انّ رسول الله حیّ لم یمت؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله زنده است و رحلت نکرده است» (۲).

و مطابق نقل دیگر، وی مردمی را که معتقد بودند رسول خدا صلی الله علیه و آله از

۱- تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۰۰؛ سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۶۵۵؛ کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۳۲۳.

۲- تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۰۲.

دنیا رفته است به کشتن تهدید می کرد (وکان عمر يقول: لم يمت، وكان يتوعد الناس بالقتل في ذلك). (۱)

ابوبکر که سخنان عمر را شنید خطاب به او این آیه را خواند: «إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ»؛ به یقین تو (ای رسول خدا) می میری و آنها نیز خواهند مرد». (۲)

همچنین آیه ۱۴۴ سوره آل عمران را خواند که می فرماید: «وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ»؛ محمد فقط فرستاده خداست، و پیش از او، فرستادگان دیگری نیز بودند، آیا اگر او بمیرد یا کشته شود، شما به گذشته (و دوران جاهلیت) باز می گردید».

عمر با شنیدن این آیات و سخنان ابوبکر آرام گرفت و دست از سخنان خود برداشت. (۳)

مطابق نقل دیگر عمر با شمشیر کشیده برخاست و گفت: «هر کس بگوید رسول خدا مرده است، او را با این شمشیر می زنم».

(۴)

۱- تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۰۱.

۲- زمر، آیه ۳۰.

۳- ر.ک: تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۰۲.

۴- اسدالغابه، ج ۲، ص ۱۵۸. انکار و برخورد عمر با کسانی که می گفتند: «رسول خدا صلی الله علیه و آله از دنیا رفته است» علاوه بر کتاب های یادشده، در کتاب های معتبر دیگری نقل شده است. مانند: صحیح بخاری، ج ۴، ص ۱۹۴؛ مسند احمد، ج ۶، ص ۲۱۹-۲۲۰؛ انساب الاشراف، ج ۱، ص ۵۶۳ و ۵۶۶؛ البدایه والنهایه، ج ۵، ص ۲۴۱-۲۴۳؛ تاریخ ابن خلدون، ج ۲، ص ۴۸۶-۴۸۷؛ تاریخ الاسلام ذهبی، ج ۱، ص ۵۶۳-۵۶۵؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۱۴؛ الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۲۰۵-۲۰۶.

چه انگیزه ای موجب شد که عمر ارتحال رسول خدا صلی الله علیه و آله را انکار کند، و معتقدان به آن را منافق بنامد! در حالی که انبیای گذشته نیز از دنیا رفته اند و مرگ برای همه انسان هاست و هر کس یک روز از این دنیا کوچ خواهد کرد. علاوه بر آن، آیات قرآن - که مسلمانان همیشه آن ها را می خواندند و می شنیدند - به روشنی گواهی می دهد که رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز روزی رحلت خواهد کرد. نمی توان باور کرد که عمر این آیات را نشنیده باشد. بویژه که او در برابر نوشتن وصیت نامه پیامبر صلی الله علیه و آله در لحظات آخر عمر آن حضرت موضع سختی گرفت و گفته بود: «حسبنا کتاب الله». (۱) او که خود را مسلط بر کتاب خدا می دانست و معتقد بود

برای هدایت وی و دیگر مسلمانان، کتاب خدا کافی است، نمی توان باور کرد که وی نتوانسته از قرآن امکان رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را دریابد.

همچنین رسول خدا صلی الله علیه و آله در مراسم حجّه الوداع با جملاتی از رحلت خویش در آینده نزدیک خبر داد. (۲) و یک ماه قبل از ارتحال در

- ۱- صحیح بخاری، ج ۵۷ ص ۱۳۸؛ ج ۷، ص ۹ (مشروح این ماجرا در کتاب حدیث دوات و قلم آمده است).
- ۲- ر.ک: مسند احمد، ج ۵، ص ۲۶۲ و البدایه والنهایه، ج ۵، ص ۲۱۵. جالب آنکه ابن کثیر نقل می کند که عمر بن خطاب پس از شنیدن آیه (الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيَتْ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا) گریست، گفتند: چرا گریه می کنی؟ گفت: «إنه ليس بعد الكمال إلا النقصان؛ به یقین بعد کمال نقصی خواهد بود (و نوعی نقص و کاستی در انتظار ماست)». ابن کثیر پس از نقل این جمله از عمر می گوید: «گویا عمر از اینآیه وفات پیامبر صلی الله علیه و آله را فهمیده بود». (همان مدرک)

مدینه خبر ارتحال خود را به اصحاب داد. ابن مسعود می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله یک ماه قبل از ارتحال، از مرگ خود به ما خبر داد. آن حضرت ما را در منزل عایشه جمع کرد و سفارش هایی کرد و فرمود: «قد دنا الفراق والمنقلب الی الله، و الی سدره المنتهی؛ فراق نزدیک است و بازگشت من به سوی خدا و به سدره المنتهی است».

ابن مسعود می افزاید: در آن مجلس از غسل آن حضرت که چه کسی او را غسل دهد و چگونه آن حضرت را کفن نمایم نیز سؤال شد و رسول خدا صلی الله علیه و آله پاسخ داد و حتی درباره نماز بر آن حضرت و اینکه چه کسانی وارد قبر شوند نیز سخن گفته شد. طبری در تاریخ خود مشروح این ماجرا را نقل می کند. (۱)

به هر حال، برای هر مسلمانی روشن بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز از دنیا خواهد رفت؛ ولی عمر با چه انگیزه ای رحلت آن حضرت را انکار و مردم را تهدید می کرد.

۱- . تاریخ طبری، ج ۳، ص ۱۹۲؛ ابن سعد در الطبقات الکبری (ج ۲، ص ۱۹۷)، ابن اثیر در الکامل (ج ۲، ص ۳۱۹) و ابن جوزی در المنتظم (ج ۴، ص ۳۴) نیز این ماجرا را نقل کرده اند.

به نظر می‌رسد عمده دلیل این انکار، آن است که هنگام رحلت رسول مکرم اسلام صلی الله علیه و آله ابوبکر در مدینه حضور نداشت و خوف آن بود که در این فرصت کسی به خلافت مسلمین برگزیده شود که مورد رضایت عمر نبوده باشد. لذا با طرح این مسائل و تهدید مسلمانان، توجّه آنان را از خلافت رسول خدا صلی الله علیه و آله منصرف ساخت و پس از آنکه ابوبکر آمد و آن آیات را خواند، عمر پذیرفت!!

بخاری در صحیح خود می‌نویسد: «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ مَاتَ وَابُوبَكْرٍ بِالسُّنْحِ؛ رسول خدا از دنیا رفت، در حالی که ابوبکر در سُنْح (محلّی خارج از مدینه) بود». (۱)

مطابق نقل ابن کثیر، سالم بن عبید برده آزاد شده حذیفه به سراغ ابوبکر در سُنْح رفت و او را از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله مطلع ساخت. (۲)

با بیان این مقدمات، به سراغ حادثه سقیفه و آنچه در آنجا گذشت، می‌رویم.

-
- ۱- صحیح بخاری، ج ۴، ص ۱۹۳. یعقوبی می‌نویسد: «سُنْح خارج مدینه است» (تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۲۷).
 - ۲- البدایه والنهایه، ج ۵، ص ۲۴۴. لازم به یادآوری است که «سالم» کسی بود که عمر به هنگام مرگش گفته بود: اگر سالم زنده بود، خلافت را به شورا واگذار نمی‌کرد و او را پس از خود خلیفه قرار می‌داد. (ر.ک: اسدالغابه، ج ۲، ص ۱۵۶؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۲۷).

گزارش اول

طبری از عبدالله بن عبدالرحمن بن اُبی عمره انصاری نقل می کند: هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وفات یافت، انصار در سقیفه بنی ساعده گرد هم آمدند و گفتند: بعد از محمد صلی الله علیه و آله باید سعد بن عباده را رهبر این کار قرار دهیم. آنگاه سراغ سعد بن عباده (بزرگ قبیله خزرج) رفتند و او را در حالی که بیمار بود، در آنجا حاضر ساختند.

سعد به یکی از فرزندان و یا یکی از عموزادگان خود گفت: چون من بیمارم و نمی توانم سختم را به این جمع برسانم، تو سخن مرا بشنو و با صدای رسا به این جمع برسان.

سعد بن عباده پس از حمد و ثنای الهی گفت: ای گروه انصار! شما سابقه ای در دین و فضیلتی در اسلام دارید که هیچ یک از قبیله های عرب ندارد. بدانید که محمد بیش از ده سال در میان قوم خود (در مکه) زیست و آنها را به عبادت خدای رحمان و دوری از بت پرستی و شرک دعوت کرد، ولی جز مردانی اندک، به او ایمان نیاوردند و آنان نیز نمی توانستند از رسول خدا صلی الله علیه و آله دفاع کنند و دینش را عزت بخشند و در برابر ستم به خود نیز توان دفاع نداشتند؛ تا آنکه خداوند خواست فضیلت را نصیب شما کند، کرامت را به سوی شما سوق داد و شما را ویژه نعمت خود قرار داد. از این رو، ایمان به خدا و رسولش را روزی شما ساخت و توفیق دفاع از رسول خدا و اصحابش و تقویت او و دینش و جهاد با دشمنانش را به شما عنایت کرد، تا آنجا که عرب

باخوشایندی و ناخوشایندی مطیع امر الهی (و دین اسلام) شد... رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالی از دنیا رفت که از شما راضی بود و شما نور چشم او بودید. اکنون مسأله خلافت را ویژه خود سازید که آن متعلق به شماست نه دیگران.

همگی به سعد پاسخ دادند که نظرت درست و کلامت صحیح است و ما از نظر تو نخواهیم گذشت و تو را والی این کار خواهیم کرد. چرا که تو در میان ما فرد با کفایتی و برای مؤمن صالح نیز مایه خشنودی.

آنگاه میان خود سخنانی رد و بدل کردند، تا آنکه گفتند: اگر مهاجران قریش این تصمیم ما را نپذیرفتند و گفتند: ما مهاجران و صحابی نخستین رسول خداییم و ما از خویشان آن حضرتیم، بنابراین، چرا با ما در مسأله خلافت پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله نزاع می کنید، چه پاسخ دهیم؟ برخی از حاضران گفتند: می گوئیم از ما امیری و از شما نیز امیری و به جز این، هرگز نمی پذیریم (منا أمیر ومنکم أمیر ولن نرضی بدون هذا الأمر ابدآ).

سعد بن عباده وقتی این پاسخ را شنید، گفت: «هذا أول الوهن؛ این اول سستی و عقب نشینی است».

این ماجرا به گوش عمر رسید، خود به سوی منزل پیامبر صلی الله علیه و آله به راه افتاد و کسی را به سراغ ابوبکر - که در منزل خویش بود - فرستاد. در آن حال علی علیه السلام مشغول تجهیز و آماده سازی کفن و دفن رسول خدا صلی الله علیه و آله بود.

او سراغ ابوبکر فرستاد، ولی ابوبکر گفت: من الان مشغولم، عمر بار دیگر به سوی او فرستاد که کاری پیش آمده که حضور تو لازم است.

ابوبکر آمد و عمر به او گفت: آیا خبر داری که انصار در سقیفه اجتماع کردند و می خواهند سعد بن عباده را خلیفه قرار دهند و بهترین سخنی که گفته شد این بود که از ما امیری و از قریش نیز امیری!

آن دو با شتاب به سوی سقیفه راه افتادند و در بین راه ابوعبیده جراح را دیدند و سه نفری به سوی انصار رفتند...

عمر بن خطاب می گوید: وقتی به آنجا رفتیم خواستم سخن بگویم که ابوبکر به من گفت: تو آرام باش و بگذار ابتدا من سخن بگویم، آنگاه تو هر چه خواستی بگو.

عمر می افزاید: هر آنچه من خواستم بگویم، ابوبکر گفت، بلکه افزون تر از آن مطالبی بیان کرد.

عبدالله بن عبدالرحمن انصاری (راوی این ماجرا) می گوید: ابوبکر شروع به سخن کرد و پس از حمد و ثنای الهی گفت:

خداوند محمد را مبعوث به رسالت به سوی مردم کرد و او را گواه بر امت قرار داد، تا مردم خدا را بپرستند و او را یکتا بدانند، در حالی که آنان خدایان فراوانی را می پرستیدند...

بر مشرکان عرب دشوار بود که دین پدرانشان را رها سازند، در این میان خداوند مهاجران نخستین از قوم آن حضرت را مخصوص تصدیق پیامبر و ایمان به او و یاری وی قرار داد.

آنان در برابر آزار شدید قوم خویش و تکذیب آنان صبر کردند. این در حالی بود که همه مردم مخالف و عیب جوی آنان بودند؛ اما آن گروه مهاجران، هرگز از اندک بودن خود و کینه توزی مخالفان و یکپارچگی آنان، وحشت نکردند. آنان نخستین گروهی در زمین بودند که خدا را پرستش کردند و به خدا و رسول ایمان آوردند، اینان از یاوران و خویشان پیامبرند و پس از آن حضرت، به امر خلافت سزاوارترین مردمند و جز ظالم و ستمگر با آنان در این مسأله به منازعه بر نمی خیزد.

و اما شما ای گروه انصار! کسی فضیلت شما را در دین و سابقه عظیم شما را در اسلام انکار نمی کند. خداوند شما را انصار و یاران دین خویش و پیامبر صلی الله علیه و آله خود قرار داد و هجرت آن حضرت را به سوی شما بود و عمده همسران و اصحاب آن حضرت از میان شماست و به نزد ما پس از مهاجران نخستین، هرگز کسی به منزلت شما نیست، در نتیجه ما امیران و شما وزیرانید (نحن الأمراء و أنتم الوزراء) ما با شما مشورت می کنیم و کاری را بدون نظر شما انجام نمی دهیم.

حباب بن منذر (از قبیله خزرج) گفت: ای گروه انصار! کار را بدست خویش گیرید، زیرا اینان در سایه و پناه شما (در مدینه) هستند و هرگز جرأت مخالفت با شما را ندارند و مردم نیز جز رأی و نظر شما را نمی پذیرند. شما عزتمند، ثروتمند و دارای جمعیت، تجربه و بزرگواری هستید و مردم فقط به شما نگاه می کنند. بنابراین، هرگز با یکدیگر اختلاف نکنید که نظر شما تباه می شود و تصمیم تان از هم

می باشد. اگر این گروه (مهاجران) این نظر را نپذیرند، از ما امیری و از آنان نیز امیری باشد (و مشترکاً خلافت را به عهده گیریم).

عمر گفت: هرگز دو شمشیر در یک غلاف نمی گنجد (نمی توان دو نفر را خلیفه قرار داد). به خدا سوگند! هرگز عرب راضی نمی شود که شما را امیر خود قرار دهد، در حالی که پیامبر صلی الله علیه و آله از غیر شماست، ولی عرب می پذیرد که امیر آنان از قومی باشد که پیامبر صلی الله علیه و آله نیز از میان آنان بود. ما در برابر کسانی که خلافت ما را نپذیرند، حجت آشکار و دلیلی روشن داریم. هر کس که با ما در حکومت و امارت محمد کشمکش نماید - در حالی که ما از خویشاوندان او هستیم - به راه باطل رفته، و در نافرمانی قدم نهاده و در ورطه هلاکت افتاده است.

بار دیگر حباب بن منذر برخاست و گفت: ای گروه انصار! کار را به دست خود بگیرید و به سخن این مرد و یارانش گوش ندهید که نصیب شما را از خلافت خواهند برد. اگر اینان خواسته شما را نپذیرفتند، آنها را از شهر خود بیرون کنید و کارها را به دست گیرید، چرا که به خدا سوگند! شما به امر خلافت از آنها سزاوارترید، زیرا با شمشیرهای شما دیگران وارد این دین شده اند؛ من مردی با تجربه ام و سرد و گرم روزگار را چشیده ام (به سختم گوش دهید)...

عمر گفت: در این صورت خداوند تو را می کشد (اذآ یقتلک الله)

حباب گفت: بلکه تو کشته می شوی (بل ایاک یقتل)

ابوعبیده گفت: «ای گروه انصار! شما نخستین کسی بودید که دین را

یاری کرده و از آن پشتیبانی نموده اید، پس از کسانی مباحثید که دین را تبدیل و تغییر داده اند».

بشیر بن سعد انصاری (از قبیله اوس) برخاست و گفت: ای گروه انصار! به خدا سوگند! اگر ما در جهاد با مشرکان و سابقه در دین صاحب فضیلتی هستیم، از این تلاش ها جز رضای پروردگار و پیروی از پیامبرمان اراده نکردیم، پس بر ما روا نیست که در این مسأله بر مردم فخر بفروشیم. از آنچه انجام داده ایم غرض دنیوی نداشته ایم، چرا که خداوند در این تلاش ها بر ما منت نهاده است، بدانید که محمد صلی الله علیه و آله از قریش است و قوم وی نسبت به او از ما سزاوارتر و اولاترند. به خدا سوگند! هرگز خدا نیاورد روزی را که من در این امر با آنها به نزاع برخیزم. از خدا بترسید و با آنان مخالفت نکنید و به نزاع و درگیری برنخیزید.

در این حال ابوبکر گفت: این مرد، عمر و آن دیگری ابوعبیده است، با هر کدام که خواستید، بیعت کنید.

آن دو تن گفتند: نه به خدا سوگند! با وجود تو ما هرگز متولی این امر نخواهیم شد؛ چرا که تو برترین مهاجران و همراه پیامبر در غار و جانشین رسول خدا صلی الله علیه و آله در نماز بوده ای و می دانیم نماز برترین دین مسلمانان است. در نتیجه، برای چه کسی سزاوار است که بر تو مقدم شود و یا متولی امر خلافت گردد. دست را بگشا تا با تو بیعت نمایم.

هنگامی که عمر و ابوعبیده خواستند با ابوبکر بیعت کنند، بشیر بن

سعد بر آن دو پیشی گرفت و با ابوبکر بیعت کرد. در این زمان حباب بن منذر صدا زد: ای بشیر بن سعد! کار نادرستی کردی که نیاز به آن نبود. آیا تو بر پسر عمویت (سعد بن عباد) در امر خلافت حسادت ورزیدی؟!

بشیر پاسخ داد: نه به خدا سوگند! بلکه من نخواستم در امری که خدا برای آنان قرار داده است، به نزاع برخیزم.

هنگامی که اوسیان از یک سو، کار بشیر بن سعد را دیدند و آنچه را که قریش به آن دعوت می کنند و از سوی دیگر، خزرجیان می خواهند سعد بن عباد را امیر قرار دهند، بعضی به بعضی دیگر که اُسید بن حُضیر - از نقیبان و بزرگان اوس نیز در آن میان بود - گفتند: اگر خزرجیان یک بار بر شما امیر شوند، برای همیشه با این فضیلت بر شما برتری جویند و تا ابد از امارت برای شما نصیبی قرار نخواهند داد. بنابراین برخیزید و با ابوبکر بیعت کنید.

با این سخنان، اوسیان برخاستند و با ابوبکر بیعت کردند و این پیشامد تدبیر سعد بن عباد و خزرجیان را برای امارت درهم شکست...

عبدالله بن عبدالرحمن می افزاید: جمعیتی که آنجا حاضر بود، همگی برای بیعت با ابوبکر هجوم آوردند و سعد بن عباد را لگدمال کردند. برخی از یاران سعد گفتند: مراقب سعد باشید که او را لگد نکنید! عمر گفت: «أُقتلوه، قتله الله؛ او را بکشید که خداوند او را

بکشد!». آنگاه بالای سر سعد ایستاد و گفت: «می خواستم آن قدر پایداری کنم که بازوانت درهم بشکنند!».

سعد ریش عمر را گرفت. عمر گفت: اگر یک تار موی آن جدا شود، دندانت را خرد خواهم کرد! ابوبکر گفت: ای عمر! آرام باش که در این حال، رفق و مدارا مؤثرتر است. با این سخن، عمر او را رها کرد.

سعد گفت: به خدا سوگند! اگر من توانی داشتم (بیمار نبودم) و می توانستم برخیزم، چنان نعره ای در کوچه و پس کوچه های مدینه می زدم که تو (ای عمر) و یارانت به لانه هایتان پناه ببرید. به خدا سوگند! تو را به میان قومی خواهم فرستاد که آنجا همیشه پیرو و فرمانبر بودی، نه صاحب اختیار و فرمانروا. آنگاه افزود: مرا از این مکان ببرید. او را برداشتند و به منزلش بردند. (۱)

فراموش نکنیم که تمام این ماجرا در کتب تاریخی اهل سنت آمده و ما چیزی بر آن نیفزودیم.

گزارش دوم (گزارش عمر از سقیفه)

در صحیح بخاری به نقل از ابن عباس آمده است: عمر هنگامی که در مراسم حج شرکت داشت از بعضی شنید که می گفتند: «اگر عمر از

۱- تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۱۸-۲۲۲ (با اندکی تلخیص). همین ماجرا با تفاوت هایی در الامامه والسیاسه، ج ۱، ص ۲۱-۲۸ و کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۳۲۸-۳۳۱ آمده است.

دنیا برود با فلان کس (۱) بیعت خواهیم کرد. به خدا سوگند بیعت با

ابوبکر کاری نسنجیده و بدون دقت بود که به فرجام رسید.

عمر از این سخن سخت ناراحت شد و خواست شبانگاه در این رابطه در منا سخنرانی کند که عبدالرحمن بن عوف گفت: در اینجا افراد مختلفی هستند و ممکن است سخن شما را درست نفهمند و مسأله ای ایجاد شود. بگذار تا وارد مدینه شویم که آنجا دارالهجره است و بزرگان قوم آنجا هستند و هرگونه سخن بگویی، آنها می فهمند و درست درک می کنند. عمر نیز پذیرفت.

ابن عباس می گوید: پس از ورود به مدینه در روز جمعه ای عمر به منبر رفت و سخنانی گفت، از جمله گفت: «به من خبر رسیده که برخی ها گفتند: اگر عمر بمیرد با فلانی بیعت خواهیم کرد». هیچ کس حق ندارد که بگوید: «إِنَّمَا كَانَتْ بَيْعَةُ أَبِي بَكْرٍ فَلْتَهُ وَتَمَّتْ؛ بَيْعَةُ ابِوبَكْرٍ كَارِي نَاكِهَانِي وَ بَدُونِ دَقَّتْ بُوْد وَ تَمَامٌ شَد». سپس عمر افزود: «أَلَا وَإِنَّهَا قَدْ كَانَتْ كَذَلِكْ وَلَكِنْ وَقِيَ اللهُ شَرَّهَا؛ آگَاهَ بَاشِيْدَ كِهَ اَيْنَ بَيْعَتِ بَدُونِ دَقَّتْ وَ نَاكِهَانِي صَوْرَتِ گِرَفْتِ، وَ لِي خَدَاوْنِدِ مُسْلِمَانَانَ رَا اَز (پیامدهای) شَرِّ اَنْ نَگَآه دَآشْت».

سپس افزود: «(این کار نباید تکرار شود و) هر کسی بدون مشورت

۱- . در مقدمه فتح الباری (ص ۳۳۷) به نقل از انساب الاشراف بلاذری آمده است که اصلخبر چنین بوده است که زبیر گفت: «لَوْ قَد مَاتَ عُمَرُ بَايَعْنَا عَلِيًّا؛ اِگَر عُمَرُ بَمِيْرِدْ بَا عَلِيْبَيْعَتِ خَوَاهِيْمُ كَرْد» (ر.ك: انساب الاشراف، ج ۱، ص ۵۸۱).

مسلمانان با کسی بیعت کنند؛ نباید با او و با کسی که با او بیعت کرده است، بیعت نمود؛ مبادا در معرض قتل قرار گیرند».

عمر پس از این سخن، ماجرای سقیفه را چنین بازگو می کند :

«هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وفات یافت، طائفه انصار با ما مخالفت کردند و در «سقیفه بنی ساعده» اجتماع نمودند. همچنین علی و زبیر و کسانی که با آن دو بودند نیز با ما مخالفت کردند. در این حال مهاجران به سراغ ابوبکر آمدند. من به ابوبکر گفتم: با ما بیا به سراغ برادرانمان از انصار برویم. هنگامی که به آنها نزدیک می شدیم، دو نفر از مردان صالح از انصار جلو آمدند و گفتند: کجا می روید ای مهاجران؟ گفتیم: به سراغ برادرانمان از انصار می رویم. گفتند: به آنها نزدیک نشوید و به کار خود پردازید. ما گوش به این سخن ندادیم تا آنکه نزد آنها در «سقیفه بنی ساعده» جمع شدیم. در آنجا مردی را دیدم که در جامه ای پیچیده شده بود. پرسیدم او کیست؟ گفتند: سعد بن عباد است. گفتم: او را چه می شود؟ گفتند: بیمار است. چیزی نگذشت که خطیب انصار برخاست و خطبه ای خواند... (که بسیار فشرده تر از آن چیزی است که طبری نقل کرده و ذکر شد).

هنگامی که او خاموش شد، من خواستم سخنان زیبایی که در نظر داشتم در برابر ابوبکر بیان کنم که ابوبکر مرا از این کار نهی کرد و خود شروع به سخن نمود. او از من بردبارتر و باوقارتر بود و آنچه که من می خواستم از سخنان زیبا بگویم، او بالبداهه بهتر از آن را بیان کرد و به

انصار گفت: «شما تمام فضایی که بر شمردید، دارا هستید، ولی خلافت باید در قریش باشد که از نظر نسب و جایگاه از تمام عرب برتر است». سپس افزود: «من یکی از این دو مرد را - اشاره به من و ابوعبیده - برای این کار می‌پسندم، با هر کدام که خواستید بیعت کنید» آنگاه دست من و ابوعبیده را گرفت. اما من بسیار برایم سنگین بود بر قومی امارت کنم که ابوبکر میان آنان باشد!

در این میان مردی از انصار (حباب بن منذر) پیشنهاد کرد که: «امیری از ما و امیری از شما باشد ای قریش!». اینجا بود که داد و فریاد بلند شد، تا آنجا که من از اختلاف و دودستگی ترسیدم و لذا به ابوبکر گفتم: «دستت را بگشا تا با تو بیعت کنم». او دستش را گشود و من با او بیعت کردم و مهاجران (حاضر در آنجا) و انصار نیز با او بیعت کردند و ما در این میان، سعد بن عباده را زیر دست و پا قرار دادیم که کسی فریاد زد: «سعد را کشتید!» من گفتم: «قتل الله سعد بن عباده؛ خداوند سعد بن عباده را بکشد!».

عمر افزود: «به خدا سوگند! ما در آن هنگام کاری بهتر از این نیافتیم که با ابوبکر بیعت کنیم؛ زیرا از این بیم داشتیم که اگر به همین صورت از مردم (انصار) جدا شویم و بیعتی صورت نگیرد، آنها با یکی از نفراشان بیعت کنند و پس از آن، ما دچار این مشکل شویم که یا با کسی بیعت کنیم که به آن راضی نیستیم و یا با آنها به مخالفت و ستیز برخیزیم که مایه فساد است؛ بنابراین (بار دیگر تکرار می‌کنم): هر کس بدون

مشورت با مسلمانان، با کسی بیعت کند، کسی نباید از بیعت شونده و بیعت کننده، پیروی کند؛ مبادا آن دو به قتل برسند! (گویا عمر با این سخن اجازه قتل آن دو را صادر کرده است).^(۱)

نکته هایی دیگر:

در نقل های دیگر از ماجرای سقیفه نکته های قابل توجه دیگری نیز نقل شده است که برخی از آنها چنین است:

۱. مطابق نقلی از طبری در روز سقیفه پس از گفتگوها، عمر به ابوبکر گفت: دستت را بگشا تا با تو بیعت کنم! ابوبکر نیز به عمر گفت: تو دستت را بگشا تا با تو بیعت کنم! هر یک سعی می کرد رفیقش دستش را بگشاید تا بر آن بزند و بیعت کند (کان کلّ منهما یرید صاحبه یفتح یده، یضرب علیها). در این کشمکش که عمر قوی تر بود (وکان عمر اشدّ الرجلین) دست ابوبکر را گشود و بیعت حاصل شد (ففتح عمر ید اَبی بکر...)^(۲)

۲. در سقیفه هنگامی که عمر و جمعی دیگر با ابوبکر بیعت کردند، مطابق نقل طبری و ابن اثیر، همه انصار و یا جمعی از طائفه انصار گفتند: ما جز با علی بیعت نخواهیم کرد (فقال الأَنصار أو بعض

۱- صحیح بخاری، ج ۸، ص ۲۵-۲۸ (کتاب المحاربین من اهل الکفر والرّدّه) (با مقداریتلخیص). ماجرای فوق - با تفاوت هایی - در کتاب های فراوان دیگری نیز نقل شده است؛ از جمله: مسند احمد، ج ۱، ص ۵۵-۵۶؛ مصنف عبدالرزاق، ج ۵، ص ۴۳۹-۴۴۵، ح ۹۷۵۸؛ صحیح ابن حبان، ج ۲، ص ۱۴۶-۱۵۱.

۲- تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۰۳.

الأَنْصَار: لَانْبَايَعُ إِلَّا عَلِيًّا. (۱)

۳. مطابق نقل دیگر، هنگامی که سعد بن عباده زیر دست و پا قرار گرفت و کسی فریاد زد: سعد را کشتید! عمر گفت: «قتله الله إنّه منافق؛ خداوند او را بکشد! او منافق است!». (۲) لابد به سبب اینکه به خلافت

نظر داشت!

۴. پس از رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و آله عباس عموی پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام گفت: «بیا میان مردم برویم، تا در برابر دیدگان مردم با تو بیعت کنم، تا در نتیجه دو نفر نیز درباره تو اختلاف نکنند» ولی علی علیه السلام (که مشغول تجهیز رسول خدا صلی الله علیه و آله بود) نپذیرفت و گفت: «أَوْ مِنْهُمْ مَنْ يَنْكُرُ حَقَّنَا وَيَسْتَبَدُّ عَلَيْنَا؛ آیا (با وجود وصیت پیامبر) کسی از این مردم حقّ ما را انکار می کند و ما را از آن برکنار می دارد؟».

عباس گفت: «به زودی خواهی دید که چنین می شود!!».

پس از آنکه برای ابوبکر بیعت گرفته شد، عباس به علی علیه السلام گفت: «ای علی! آیا به تو نگفتم که اگر دیر اقدام کنی، خلافت را دیگران می برند». (۳)

عکس العمل ها

۵. از ابراهیم تیمی نقل شده است که: پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله

۱- تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۰۲؛ کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۳۲۵.

۲- تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۲۳.

۳- انساب الاشراف، ج ۱، ص ۵۸۳، ح ۱۱۸۰. شبیه این مطلب در الامامه والسیاسه، ج ۱، ص ۲۱ و الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۱۹۰ نیز آمده است.

عمر به سراغ ابو عبیده آمد و گفت: «أبسط يدك لأبایعك؛ دستت را بگشا تا با تو بیعت کنم». سپس افزود: «چرا که تو بر لسان رسول خدا صلی الله علیه و آله امین این امت نامیده شدی!».

ابو عبیده به عمر گفت: «چگونه چنین پیشنهادی به من می کنی و می خواهی با من بیعت کنی، در حالی که صدیق و یار پیامبر در غار، میان شماست». (۱)

۶. مطابق نقل ابن ابی شیبیه، ابوبکر و عمر چنان مشغول بیعت گرفتن بودند که در دفن رسول خدا صلی الله علیه و آله حضور نداشتند (إنَّ ابابکر و عمر لم یشهدا دفن النبی صلی الله علیه و آله). (۲) آیا این کار برای مصلحت مسلمین بود یا برای

پیشدستی در ربودن خلافت؟!

دوم: عکس العمل ها

اشاره

در بخش قبل گذشت که شکل گیری سقیفه و معرفی ابوبکر برای خلافت، امری ناگهانی و طی یک سلسله حوادث و برخوردها و کشمکش ها صورت گرفت. پس از آنکه بشیر بن سعد و عمر و ابو عبیده به سرعت با ابوبکر بیعت نمودند، جمعی از انصار نیز با ابوبکر بیعت کردند.

۱- . تاریخ الاسلام ذهبی، ج ۳، ص ۹ .

۲- . مصنف ابن ابی شیبیه، ج ۸، ص ۵۷۲، ح ۵ .

این از شروع ماجرا؛ و اما ادامه ماجرا و عکس العمل ها نیز داستان جداگانه ای دارد که آن را بررسی می کنیم.

۱. بیعت های صوری

براء بن عازب (۱) می گوید: من پیوسته علاقه مند به بنی هاشم بودم و

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله رحلت کرد، نگران آن بودم که قریش امر خلافت را از دست آنها خارج کند. در آن حال، از یک سو حالت انسان سرگردان شتاب زده به من دست داد و از سوی دیگر، اندوه وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا محزون ساخته بود. از این رو، من مرتب به نزد بنی هاشم - که در حجره رسول خدا صلی الله علیه و آله و کنار پیکر شریف او بودند - می رفتم و بر می گشتم و سران قریش را نیز مراقبت می کردم. در همین گیر و دار دیدم ابوبکر و عمر ناپدید شدند. و پس از مدتی شنیدم کسی می گوید: «قد بویع ابوبکر؛ برای ابوبکر بیعت گرفته شد!».

درنگ نکردم و به سوی آنها راه افتادم، دیدم ابوبکر می آید و عمر، ابو عبیده جراح و جمعی از اصحاب سقیفه، همراه او هستند، به هر کسی که می رسند او را لگد کوب می کنند و او را پیش می آورند و

۱- . براء بن عازب بن حارث خزرجی انصاری از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله بود. او در زمانعلی علیه السلام همراه آن حضرت در جنگ های جمل، صفین و نهروان شرکت داشت و پس از آن حضرت، در کوفه ساکن شد و در ایام مصعب بن زبیر در همانجا وفات یافت. (ر.ک: الاستیعاب، ج ۱، ص ۱۵۷-۱۵۸).

دست او را - به علامت بیعت - به دست ابوبکر می مالند، چه بخوهد و یا نخواهد. (فمدّوا یده فمسحوها علی ید ابوبکر یبایعه، شاء ذلک أو أبی).

با دیدن این صحنه ناراحت شدم و با شتاب به سوی بنی هاشم حرکت کردم. دیدم در بسته است. در را محکم کوبیدم و گفتم: جمعی از مردم با ابوبکر بیعت کردند.

عباس (عموی پیامبر صلی الله علیه و آله) گفت: تا پایان روزگار دست هایتان خاک آلود باد! (بر خاک مذلت بنشینید)، (سپس رو به علی علیه السلام و بنی هاشم کرد و گفت: من به شما دستور دادم، ولی گوش نکردید (اشاره است به درخواست عباس از علی علیه السلام که بیا با تو بیعت کنم، ولی آن حضرت به سبب اشتغال به تجهیز رسول خدا صلی الله علیه و آله نپذیرفت).

براه بن عازب می افزاید: من اندوهناک بودم، تا شبانگاه مقداد، سلمان، ابوذر، عباد بن صامت، ابوالهیثم بن تیهان، حذیفه و عمار را دیدم. آنان قصد داشتند که امر خلافت را میان مهاجران به مشورت بگذارند.

این خبر به گوش ابوبکر و عمر رسید. به سراغ ابو عبیده جراح و مغیره بن شعبه فرستادند و از آنان برای مقابله با این خبر، نظر خواستند. مغیره گفت: با عباس ملاقات کن و برای او و فرزندانشان در امارت سهمی قرار بده، تا بدین وسیله از علی علیه السلام جدا شوند! (کاری که در میان سیاست بازان امروز معمول است).

ابوبکر، عمر، ابوعبیده و مغیره به نزد عباس رفتند و این ماجرا در شب دوم وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله بود. ابوبکر پس از حمد و ثنای الهی از عباس تجلیل کرد و گفت: (جمعی از مردم) مرا ولّی و حاکم قرار دادند و من نیز آن را پذیرفتم. ولی مشاهده می شود آنان که درباره این بیعت معترضند، به نزد شما می آیند؛ مبادا که آنها شما را پناهگاه خود قرار دهند... به هر حال، ما به اینجا آمدیم، تا برای تو و پس از تو برای فرزندان در این امارت نصیبی قرار بدهیم. (... و نحن نريد أن نجعل لك في هذا الامر نصيباً ولمن بعدك من عقبك)...

عمر نیز تهدید آمیز گفت: ما نمی خواهیم شما با آنچه را که مسلمانان بر آن گردهم آمدند، مخالفت کنید و سبب مشکلاتی برای خود و مسلمین گردید.

عباس این پیشنهاد را نپذیرفت و گفت: اگر خلافت حقّ شماست، آن را محکم داشته باشید و بذل و بخشش نکنید و اگر حقّ مؤمنان است که نظر بدهند، پس تو حقّ دخالت نداری (و باید آنها آزادانه تصمیم بگیرند) و اگر حقّ ماست که ما به بعضی از آن راضی نمی شویم (و همه آن باید به ما داده شود)... (۱)

۲. موضع برخی از صحابه

مطابق نقل مورّخان جمعی از صحابه از بیعت با ابوبکر امتناع

۱- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۲۱۹-۲۲۱ (با مقداری تلخیص).

کردند. مطابق نقل ابن عبدالبرّ: سعد بن عباد و گروهی از طائفه خزرج و جمعی از قریش با ابوبکر بیعت نکردند و البته پس از مدّتی جز سعد بن عباد، بقیه نیز بیعت کردند.

همچنین از قریش علی و زبیر و طلحه و خالد بن سعید در روز بیعت عمومی بیعت نکردند و آنها پس از مدّت زمانی بیعت کردند. (۱)

مطابق نقل ابن اثیر، علی علیه السلام، بنی هاشم، زبیر، خالد بن سعید و سعد بن عباد بیعت نکردند و همه این افراد - جز سعد - پس از وفات فاطمه علیها السلام بیعت کردند، که شش ماه پس از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله بود. (۲)

در برخی دیگر از کتب نام جمعی دیگر از صحابه که در روزهای نخستین حاضر به بیعت با ابوبکر نشدند آمده است. از جمله عباس بن عبدالمطلب، فضل بن عباس، مقداد، سلمان فارسی، عمار یاسر، براء بن عازب، اُبَین کعب. (۳)

از سلمان فارسی نقل شده است وقتی که برای ابوبکر بیعت گرفته شد، گفت: «کرداذ و ناکرداذ ای عملتم و ما عملتم، لو بايعوا عليّ لأكلوا من فوقهم ومن تحت أرجلهم؛ کردند و نکردند (با آنکس که نمی بایست، بیعت کردند و با آنکه شایسته بود، بیعت نکردند)؛ اگر آنان با علی علیه السلام بیعت می کردند، به یقین برکات فراوانی از آسمان و زمین نصیب آنان

۱- الاستیعاب، ج ۳، ص ۹۷۳.

۲- اسدالغابه، ج ۳، ص ۲۲۸.

۳- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۲۴.

می شد». (۱)

همچنین نوشته اند: هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وفات یافت؛ ابوذر در مدینه نبود؛ هنگامی که مدینه آمد که ابوبکر خلیفه شده بود؛ ابوذر گفت: «أصبتُم قناعه و ترکتم قرابه، لو جعلتم هذا الأمر فی أهل بیت نبیکم لما اختلف علیکم اثنان؛ به چیز اندک رسیدید و به همان قناعت کردید و خاندان پیامبر را از دست دادید؛ اگر این کار را به اهل بیت پیامبرتان می سپردید، هرگز دو نفر نیز دچار اختلاف نمی شدند». (۲)

ابن اثیر نیز، از ابان بن سعید - برادر خالد بن سعید - نام می برد که او نیز همراه برادرش بیعت نکرد. خالد به بنی هاشم گفت: «إنکم لطوال الشجر، طیوا الثمر ونحن تبع لکم؛ شما درختانی بلند بالا و دارای میوه های پاکیزه اید و ما تابع شما هستیم» لذا وقتی که بنی هاشم بیعت کردند، او بیعت کرد. (۳)

از نقل ابن ابی الحدید نیز دانستیم عباد بن صامت، ابوالهثیم بن تیهان و حذیفه نیز جزو مخالفان بودند.

اما سعد بن عباد تا آخر عمر حاضر به بیعت نشد. طبری می نویسد: وی در نماز آنها حاضر نمی شد؛ در اجتماع آنان حضور نمی یافت و در مراسم حج با آنان همراهی نمی کرد و در کنار آنها دیده نمی شد (۴)؛

۱- انساب الاشراف، ج ۱، ص ۵۹۱.

۲- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۶، ص ۱۳.

۳- اسد الغابه، ج ۱، ص ۴۷ و ۵۷۵.

۴- تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۲۳. ابن جوزی در المنتظم (ج ۴، ص ۶۸) می افزاید: او با اعلام روزه آنان نیز روزه نمی گرفت (و اعلام اول ماه را توسط آنان قبول نداشت).

همچنین درباره او نوشته اند که وی با ابوبکر بیعت نکرد و از مدینه خارج شد و به آنجا بازنگشت. او در منطقه «حوران» از مناطق شام ساکن شد و در سال ۱۴ و یا ۱۵ هجری در زمان خلافت عمر در گذشت. در حقیقت او در آنجا به قتل رسید و قتل او را به جتّیان نسبت دادند! و اشعاری نیز از زبان جتّیان سرودند! (۱)

مطابق نقل بلاذری، عمر کسی را به سراغ وی فرستاد تا از او بیعت بگیرد و گرنه او را به قتل رساند. او نیز رفت و سعد بن عباد حاضر به بیعت نشد، و آن شخص او را با تیری به قتل رساند و آنگاه به جتّیان نسبت داد. (۲) (کاری که سیاست مداران حرفه ای نیز از آن بی خبرند).

۳. موضع اهل بیت علیهم السلام

اشاره

مطابق حدیث ثقلین - که به طور متواتر (۳) از طریق شیعه و سنی از

۱- الاستیعاب، ج ۲، ص ۵۹۹؛ اسدالغابه، ج ۲، ص ۲۰۵.

۲- انساب الاشراف، ج ۱، ص ۵۸۹. ابن ابی الحدید می نویسد: گروهی می گویند: امیر شام او را به سبب خروج از اطاعت امام (خلیفه) به قتل رساند (شرح نهج البلاغه، ج ۱۰، ص ۱۱۱) و ابن عبد ربّه اندلسی می نویسد: عمر کسی را به شام فرستاد و گفت اگر او بیعت نکرد، او را به قتل برساند. او نیز هر چه تلاش کرد، سعد بن عباد حاضر به بیعت نشد و لذا او را با تیری کشت. (العقد الفرید، ج ۴، ص ۲۶۰).

۳- حدیث ثقلین در صحیح مسلم، کتاب فضائل الصحابه، باب فضائل علی بن ابی طالب، ح ۹ آمده است. علاوه بر آن، دیگر کتابهای صحاح و مسانید اهل سنت که این حدیث را به طرق مختلف نقل کرده اند، فراوان است که تعدادی از آنها چنین است: مسند احمد، ج ۳، ص ۱۴، ۲۶، ۳۹؛ ج ۴، ص ۳۶۷؛ ج ۵، ص ۱۸۲ و ۱۸۹؛ سنن دارمی، ج ۲، ص ۴۳۲؛ سنن ترمذی، ج ۵، ص ۳۲۹؛ سنن الکبری بیهقی، ج ۲، ص ۱۴۸؛ ج ۷، ص ۳۰؛ مجمع الزوائد هیثمی، ج ۹، ص ۱۶۲ و ۱۶۳؛ سنن الکبری نسائی، ج ۵، ص ۵۱؛ صحیح ابن خزیمه، ج ۴، ص ۶۳؛ کنز العمال، ج ۱، ص ۱۷۲؛ ح ۸۷۰-۸۷۲؛ ص ۱۷۳؛ ح ۸۷۳؛ ص ۱۷۸؛ ح ۸۹۸؛ ص ۱۸۵؛ احادیث ۹۴۳-۹۴۶؛ ص ۱۸۷، احادیث ۹۵۱-۹۵۳. ابن حجر عسقلانی که تعصب خاصی در رد مناقب اهل بیت علیهم السلام دارد، در کتاب خود اعتراف می کند که «حدیث لزوم تمسک به ثقلین به طرق گوناگون از بیست و اندی از صحابه نقل شده است» (الصواعق المحرقة، ص ۱۴۸). برای آگاهی از نقل آن از طرقات مامیه رجوع شود به: بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۱۰۶-۱۴۷.

رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است - عترت رسول خدا صلی الله علیه و آله در کنار قرآن کریم، سبب هدایت امت خواهند بود و مسلمانان موظفند به آنان تمسک جویند و از آنها جدا نشوند. از این رو، موضع آنان در این ماجرا بسیار مهم و تأثیرگذار است. البته می دانیم مراد از اهل بیت علیهم السلام علی علیه السلام فاطمه زهرا و حسن و حسین اند (۱) و آنچه پس از رحلت رسول

خدا صلی الله علیه و آله در این ماجرا مهم است موضع گیری علی علیه السلام و فاطمه

۱- . در اینکه مراد از اهل البیت : در آیه ۳۳ سوره احزاب (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا) علی، فاطمه، حسن و حسین اند، رجوع شود به: صحیح مسلم، کتاب فضائل الصحابه، باب فضایل اهل بیت النبی، ح ۱؛ سنن ترمذی، ج ۵، ص ۱۴۱، ح ۳۲۱۶؛ ص ۱۴۲، ح ۳۲۱۷. در تفسیر الدر المنثور در بیش از ده طریق از روایات تصریح شده است که مراد از «اهل البیت» علی و فاطمه و حسن و حسین اند (الدر المنثور، ج ۶، ص ۶۰۳-۶۰۷، ذیل تفسیر آیه ۳۳ سوره احزاب)؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۳۳۱؛ ج ۳، ص ۲۵۹؛ ج ۴، ص ۱۰۷؛ ج ۶، ص ۲۹۲، ۲۹۸ و ۳۰۴؛ مستدرک حاکم، ج ۲، ص ۴۱۶.

زهرا علیها السلام می باشد. آیا علی علیه السلام با رضایت بیعت کرد؟ و آیا فاطمه علیها السلام از خلیفه سقیفه نشین رضایت داشت؟

مطابق نقل مورخان علی علیه السلام و زبیر و بنی هاشم حاضر به بیعت با ابوبکر نشدند و عمر به سراغ آنها رفت. مطابق نقل طبری: در این میان زبیر شمشیر کشید و گفت: «تا با علی بیعت نشود، من شمشیر را غلاف نخواهم کرد». عمر گفت: «شمشیر زبیر را بگیرد و به زمین بکوبد». آنگاه عمر دستور داد علی و زبیر را به زور بیاورند. سپس به آن دو گفت: «لتبایعان وأنتما طائعان او لتبایعان وأنتما کارهان؛ شما مجبورید بیعت کنید، چه از روی میل و رغبت و یا با ناخوشایندی و کراهت». (۱)

مطابق نقل دیگر، مردی به زُهری گفت: آیا علی علیه السلام به مدّت شش ماه بیعت نکرد؟ گفت: آری! نه علی در آن مدت بیعت کرده بود و نه هیچ یک از بنی هاشم. آنگاه که علی علیه السلام مجبور به بیعت شد، پس از وی بنی هاشم نیز بیعت کردند؟ (۲)

آن حضرت برای خود در خلافت حقّ قائل بود و ابوبکر و یارانش را به استبداد متهم کرد (إِنَّ لَنَا فِي هَذَا الْأَمْرِ حَقًّا، فاستبددتم به علينا). (۳)

مطابق نقل بخاری در صحیح خود، علی علیه السلام در مدّت حیات فاطمه علیها السلام با ابوبکر بیعت نکرده بود و پس از شش ماه که آن حضرت

۱- تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۰۳.

۲- تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۰۸.

۳- تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۰۸.

وفات یافت، علی علیه السلام به سراغ مصالحه و بیعت با ابوبکر رفت. (۱)

اکنون به صورت روشن تر، موضع اهل بیت علیهم السلام در این باره و تهدید و ارباب سقیفه سازان را بیان می کنیم :

الف) هجوم، حمله و تهدید به آتش زدن

هجوم به خانه علی و فاطمه علیهما السلام و تهدید و ارباب برای بیعت از مسلمات تاریخ است و این نشانگر مخالفت آنان با خلافت ابوبکر است.

در این رابطه به چند نمونه اشاره می شود :

۱. ابن ابی شیبه با سند صحیح در کتاب خود نقل می کند: هنگامی که پس از رسول خدا برای ابوبکر بیعت گرفته شد، علی و زبیر به محضر فاطمه علیها السلام می رسیدند و با آن حضرت به گفتگو و مشورت می پرداختند. این خبر به گوش عمر بن خطاب رسید. او به خانه فاطمه آمد و گفت: ای دختر رسول خدا! به خدا سوگند! کسی از پدرت به نزد ما محبوبتر نیست و پس از آن حضرت تو محبوبترین افراد نزد مایی! ولی به خدا سوگند! این محبت مانع از آن نخواهد شد که اگر این افراد در خانه تو جمع شوند، من دستور دهم خانه را بر آنها بسوزانند (... وایم الله ما ذاک بمانعی إن اجتمع هؤلاء النفر عندک أن أمرتھم ان یحرق علیهم البیت).

وقتی که علی و زبیر به خانه بازگشتند، دخت گرامی پیامبر صلی الله علیه و آله به علی و زبیر گفت: «عمر به اینجا آمد و سوگند یاد کرد که اگر اجتماع شما در نزد من تکرار شود، خانه را بر سر شما آتش بزند» آنگاه فاطمه زهرا علیها السلام افزود: «وَأَيُّمَ اللَّهِ لِيَمْضِينَ لِمَا حَلَفَ عَلَيْهِ؛ به خدا سوگند او آنچه را که برای آن قسم خورده است، انجام خواهد داد (و خانه را آتش می زند)».^(۱)

۲. مطابق نقل بلاذری، ابوبکر سراغ علی علیه السلام فرستاد که برای بیعت حاضر شود، ولی علی علیه السلام نپذیرفت. پس از آن عمر با فتیله آتشین به سمت منزل علی علیه السلام حرکت کرد، که فاطمه را کنار درب خانه ملاقات نمود. فاطمه علیها السلام به او فرمود: «يَا بَنَ الْخَطَّابِ! أَتُرَاكَ مَحْرَقًا عَلَيَّ يَا بَنِي؛ تو می خواهی درب خانه مرا بسوزانی؟» عمر با صراحت پاسخ داد: «نعم! وَذَلِكَ أَقْوَى فِيمَا جَاءَ بِهِ أَبُوكَ؛ و این کار برای آن هدفی که پدرت برای آن آمده، بسیار لازم است».^(۲)

۳. مطابق نقل طبری، عمر بن خطاب به منزل علی علیه السلام آمد که در آنجا طلحه و زبیر و گروهی از مهاجران حاضر بودند. عمر گفت: «وَاللَّهِ لَأَحْرَقَنَّ عَلَيْكُمْ أَوْ لَتُخْرَجَنَّ إِلَى الْبَيْعَةِ؛ به خدا سوگند! خانه را بر سر شما آتش می زنم مگر آنکه برای بیعت حاضر شوید» زبیر با شمشیر کشیده بیرون آمد، پایش لغزید و شمشیر از دست او افتاد، بر سر او ریختند و

۱- . مصنف ابن ابی شیبه، ج ۸، ص ۵۷۲.

۲- . انساب الاشراف، ج ۱، ص ۵۸۶.

وی را گرفتند» (۱).

۴. مورخ شهیر ابن قتیبہ دینوری این ماجرا را مشروح تر نقل می کند و می نویسد: «ابوبکر از کسانی که از بیعت با او سر برتافتند و در خانه علی گرد آمده بودند، سراغ گرفت و عمر را به دنبال آنان فرستاد. او به در خانه علی علیه السلام آمد و همگان را صدا زد که بیرون بیایند و آنان از خروج از خانه امتناع ورزیدند. در این موقع، عمر هیزم طلبید و گفت: به خدایی که جان عمر در دست اوست! بیرون بیایید، و گرنه خانه را با شما آتش می زنم (واللهی نفس عمر بیده لتخرجنَّ أو لأحرقنَّها علی من فیها)».

به عمر گفته شد: «یا ابا حفص ان فیها فاطمه، فقال: وإن! ای اباحفص (کنیه عمر) در این خانه فاطمه است! گفت: باشد!...»

(جالب اینکه با این همه مدارک زنده که همه از منابع برادران اهل سنت است باز بعضی اصرار دارند چشم بر حقایق ببندند و بگویند گفتگویی از آتش زدن خانه فاطمه علیها السلام در کار نبوده است؛ به هر حال) فاطمه علیها السلام کنار در خانه ایستاد و گفت: «من هیچ قومی را بدتر از شما سراغ ندارم که جنازه رسول خدا را رها کردید و دنبال کار خود رفتید؛ امارت و فرمانروایی ما را نپذیرفتید و حق ما را به ما ندادید».

عمر نزد ابوبکر برگشت و گفت: «آیا نمی خواهی این مرد متخلف از بیعت (اشاره به علی علیه السلام است) را مؤاخذه کنی؟!».

ابوبکر به قنفذ گفت: «برو علی را فراخوان!». او نیز رفت و به علی علیه السلام گفت: «خلیفه رسول خدا تو را فرا می خواند».

علی علیه السلام فرمود: «لسریع ما کذبتم علی رسول الله؛ چقدر زود بر رسول خدا دروغ بستید (و ابوبکر را خلیفه او خواندید!)».

قنفذ برگشت و سخن علی علیه السلام را نقل کرد؛ عمر بار دیگر گفت: «این مرد متخلف از بیعت را مهلت مده!». او نیز آمد و بار دیگر به علی گفت و آن حضرت به سخن او اعتنا نکرد.

دینوری می افزاید: «این بار عمر با گروهی حرکت کردند و به منزل فاطمه آمدند و هنگامی که فاطمه علیها السلام صدای آنان را شنید، با صدای بلند فریاد زد: «یا أبت یا رسول الله، ماذا لقینا بعدک من ابن الخطّاب و ابن ابیقحافه؛ ای پدر! ای رسول خدا! ما پس از تو چه رنج هایی از پسر خطّاب و پسر ابی قحافه کشیدیم».

گروهی از آن جماعت با شنیدن صدای فاطمه و گریه آن حضرت، برگشتند؛ ولی عمر با چند نفر دیگر در آنجا باقی ماند. آنها علی علیه السلام را بیرون کشیدند و او را به نزد ابوبکر آوردند و به او گفتند: «بیعت کن!» علی علیه السلام فرمود: «إن أنا لم أفعل فمه؟ اگر بیعت نکنم چه خواهد شد؟» گفتند: «إذآ واللّه الذی لا اله إلا هو، نضرب عنقک؛ در این صورت سوگند به خدایی که جز او معبودی نیست، گردنت را خواهیم زد».

علی علیه السلام فرمود: «إذآ تقتلون عبدالله و أخوا رسوله؛ در این صورت، شما بنده خدا و برادر رسول خدا را می کشید!».

عمر گفت: «اینکه تو بنده خدایی قبول داریم؛ ولی نمی پذیریم که تو برادر رسول خدایی!».

در این گفتگوها و کشمکش ها ابوبکر ساکت بود و حرفی نمی زد. در این حال، عمر به ابوبکر گفت: «آیا درباره او دستوری نمی دهی (که او را وادار به بیعت کنیم؟)». ابوبکر گفت: «تا زمانی که فاطمه زنده است، ما با علی کاری نداریم».

علی علیه السلام را رها کردند و آن حضرت به سوی قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله رفت و در حالی که می گریست گفت: «یا بن اُمِّ اِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعْفُونِي وَكَادُوا يَقْتُلُونِي؛ ای برادر، این مردم مرا خوار و ناتوان کردند و نزدیک بود که مرا بکشند». (۱)

در ادامه این ماجرا آمده است که عمر به ابوبکر گفت: «بیا با هم به نزد فاطمه برویم، چون او را خشمگین کردیم!». آن دو به منزل فاطمه آمدند و اجازه ورود خواستند، ولی فاطمه به آنها اجازه نداد. به نزد علی آمدند و از او کمک خواستند و علی علیه السلام از فاطمه علیها السلام اجازه گرفت و آنها وارد شدند. هنگامی که داخل شدند، فاطمه چهره از آنان برگرداند و سلام آنها را نیز پاسخ نداد. ابوبکر برای دلجویی سخنانی گفت. ولی فاطمه علیها السلام در پاسخ فرمود: «اگر من حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کنم

۱- . برگرفته از آیه ۱۵۰ سوره اعراف است که حضرت موسی وقتی که از میقات الهی به میانقومش برگشت و ملاحظه کرد که بنی اسرائیل پس از او گوساله پرست شدند، برادرشهارون را مؤاخذه کرد. هارون در پاسخ گفت: (اِنَّ اُمَّ اِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعْفُونِي وَكَادُوا يَقْتُلُونِي).

که شما آن را شنیده باشید، به آن گواهی می دهید؟» گفتند: «آری!».

فاطمه علیها السلام فرمود: «شما را به خدا سوگند می دهم آیا از رسول خدا صلی الله علیه و آله نشنیدید که فرمود: «رضا فاطمه من رضای وسخط فاطمه من سخطی، فمن أحب فاطمه ابنتی فقد أحبنی، ومن أرضی فاطمه فقد أرضانی، ومن أسخط فاطمه فقد أسخطنی؛ خشنودی فاطمه خشنودی من است و خشم فاطمه خشم من است. پس هر کس که دخترم فاطمه را دوست بدارد، مرا دوست داشته و هر کس که فاطمه را خشنود سازد مرا خشنود ساخته و هر کس که فاطمه را به خشم آورد، مرا خشمگین ساخته است».

ابوبکر و عمر گفتند: «آری ما این سخن را از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده ایم».

فاطمه علیها السلام فرمود: «فإني أشهد الله وملائكته أنكم أسخطتماني وما أرضيتماني، ولئن لقيتُ النبي لأشكوئنكما إليه؛ من خدا و فرشتگانش را گواه می گیرم که شما دو نفر مرا خشمگین ساختید و رضایت مرا به دست نیاوردید. من اگر به ملاقات رسول خدا بروم، شکایت شما دو تن را به نزد او خواهم برد!» (۱)

طبق این مدارک که همه از معروفترین کتب اهل سنت نقل شده، موضع علی علیه السلام و فاطمه زهرا علیها السلام درباره خلافت ابوبکر روشن بود و سقیفه سازان به سبب موقعیت ممتاز اهل بیت علیهم السلام در پی آن بودند که به

۱- الامامه والسیاسه، ج ۱، ص ۳۰-۳۱ (با مقداری تلخیص).

هر شیوه ای از آنان بیعت بگیرند و آنان را راضی به خلافت خویش سازند و در این مسیر از تهدیدات سخت استفاده کردند و مطابق نقل برخی از مورخان این تهدیدات - به سبب امتناع علی علیه السلام از بیعت - عملی شد. در این رابطه چند نقل تاریخی ذکر می شود:

۱. رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی از آینده فرزندش خبر می دهد، ماجرای حمله و هجوم به خانه آن حضرت را نیز بازگویی کند. مطابق نقل جوینی در «فراید السمطین» به سند صحیح از ابن عباس آمده است: روزی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نشست بود که حسن بن علی علیه السلام بر او وارد شد. هنگامی که چشم رسول خدا صلی الله علیه و آله بر حسن علیه السلام افتاد دید گانش اشک آلود شد. سپس حسین بن علی علیه السلام آمد و رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی او را نیز دید، گریست.

در پی آن دو، فاطمه و علی علیهما السلام آمدند و پیامبر با دیدن آن دو نیز گریان شد؛ هنگامی که از علت گریه آن حضرت بر فاطمه علیها السلام پرسیدند، پاسخ فرمود: «إِنِّي لَمَّا رَأَيْتُهَا ذَكَرْتُ مَا يُصْنَعُ بِهَا بَعْدِي، كَأَنِّي بِهَا وَقَدْ دَخَلَ الدَّلُّ بَيْتَهَا، وَانْتَهَكَ حَرَمُهَا، وَغَضِبَ حَقُّهَا، وَمَنْعَتْ إِرْثَهَا، وَكُسِرَ جَنْبُهَا، وَأُسْقِطَتْ جَنِينُهَا، وَهِيَ تَنَادَى يَا مُحَمَّدَاهُ! فَلَا تُجَابِ، وَتَسْتَغِيثُ فَلَا تُغَاثُ؛ زَمَانِي كَهَ فَاطِمَةَ رَأَيْتُهَا، بِهَ يَأْتِي صَحْنَهُ أَيْ أَفْتَادَهُ كَهَ يَسُ مِنْ رِخٍ خَوَاهِدُ دَادُ. كَوِيَا مِي بَيْنِمُ كَهَ ذَلَّتْ وَارِدُ خَانَهُ أَوْ شَدَهُ، حَرَمَتِهَا يَأِيمَالُ كَرَدِيدَهُ، حَقَّشَ غَضَبُ شَدَهُ، أَرْثُ خَوْدِ مَمْنُوعِ كَشْتَهُ، يَهْلُوِيْشُ شَكْسْتَهُ، جَنِينِشُ سَقَطُ شَدَهُ وَ أَوْ دَرُ أَنْ حَالُ فَرِيَادِ مِي زَنْدُ: يَا مُحَمَّدَاهُ! وَلِي كَسِي بِهَ أَوْ يَأْسُخُ نَمِي دَهْدُ وَ اسْتِغَاثَهُ مِي كَنْدُ، أَمَّا كَسِي بِهَ فَرِيَادِشُ

نمی رسد». (۱)

۲. ندامت و حسرت ابوبکر در پایان عمرش به سبب هجوم به خانه حضرت فاطمه علیها السلام گواه انجام این عمل است. مورخان نوشته اند که ابوبکر در لحظات آخر عمر خود می گفت: کاش سه کار را انجام نمی دادم. یکی از آن سه کار این بود: «وَدِدْتُ أَنِّي لَمْ أَكُنْ أَكْشِفُ بَيْتَ فَاطِمَةَ وَتَرَكْتُهُ وَإِنْ أُغْلِقَ عَلَيَّ الْحَرْبُ؛ كَأَشْ هَتَكَ حَرَمَتِ خَانَةَ فَاطِمَةَ نَمِي كَرْدَمِ وَكَارِي بِهَ أَنْ نَدَاشْتَمِ، حَتَّى إِنْ كُنَّا جَنْكًا بَسْتَه شَدَه بَاشَد». (۲)

این سخنان با تعبیرات دیگر نیز از ابوبکر نقل شده است. از جمله مسعودی نقل می کند که ابوبکر گفت: «فَوَدِدْتُ أَنِّي لَمْ أَكُنْ فَتَّشْتُ بَيْتَ فَاطِمَةَ وَذَكَرَ فِي ذَلِكَ كَلَامًا كَثِيرًا؛ كَأَشْ خَانَةَ فَاطِمَةَ رَا مَوْرَدِ تَفْتِيْشِ وَبَا زَرْسِي قَرَارِ نَمِي دَادَمِ وَدَرِ اِيْنِ بَارَه سَخْنَانِ فَرَاوَانِي كَفْت». (۳)

در تاریخ یعقوبی به این تعبیر آمده است: «... لَمْ أَفْتَشْ بَيْتَ فَاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ وَأَدْخَلَهُ الرِّجَالُ وَلَوْ كَانُوا أَعْلَقَ عَلَيَّ حَرْبًا؛ كَأَشْ بِه تَفْتِيْشِ خَانَةَ فَاطِمَةَ دَخْتَرِ رَسُولِ خَدَا صَلِيَّ اللَّهِ عَلَيْهِ وَآلَه نَمِي پَرْدَاخْتَمِ وَمَرْدَانِي رَا (بِه زور) وَارَدَ اِيْنِ خَانَه نَمِي سَاخْتَمِ، هَر چنَد بَرَايِ جَنْكًا بَسْتَه شَدَه بَاشَد». (۴)

- ۱- فرائد السمطين، ج ۲، ص ۳۴، ح ۳۷۱.
- ۲- تاریخ الاسلام ذهبی، ج ۳، ص ۱۱۷-۱۱۸؛ المعجم الكبير، ج ۱، ص ۶۳؛ میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۱۰۹؛ لسان المیزان، ج ۴، ص ۱۸۹؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۴۶-۴۷.
- ۳- مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۰۱.
- ۴- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۳۷. این سخن ابوبکر با اندک تفاوت هایی در این کتاب ها نیز آمده است: تاریخ طبری، ج ۳، ص ۴۳۰؛ انساب الاشراف، ج ۱۰، ص ۳۴۶؛ کنز العمال، ج ۵، ص ۶۳۱؛ الامامه والسياسه، ج ۱، ص ۳۶؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۳۰، ص ۴۱۸؛ العقد الفرید، ج ۴، ص ۲۶۸.

این جملات ندامت آمیز حاکی از انجام هجوم به خانه فاطمه علیها السلام است و نشان از آن دارد که به دستور ابوبکر به خانه آن حضرت حمله شده و مأمورانی بدون اذن وارد خانه شدند و طبیعی است که این مأموران با احترام و ادب و آرامش نیامدند که ابوبکر چنین اظهار ندامت می کرد.

از نقل مسعودی استفاده می شود که ابوبکر در این باره سخنان دیگری نیز گفت، ولی راوی این ماجرا برای حفظ حرمت خلیفه از نقل آن خودداری کرد و شاید اگر آن کلمات حذف نمی شد، ابعاد دیگری از هجوم به خانه آن حضرت از زبان ابوبکر به دست ما می رسید.

۳. عبدالکریم شهرستانی دانشمند معروف اهل سنت و نویسنده کتاب «الملل والنحل» از ابراهیم بن سیار معروف به نظام معتزلی - که به دلیل زیبایی کلامش در نظم و نثر به نظام معروف شده - نقل می کند که او می گفت: «إِنَّ عَمْرَ ضَرَبَ بَطْنَ فَاطِمَةَ يَوْمَ السَّبْعَةِ حَتَّى أَلْقَتِ الْجَنِينَ مِنْ بَطْنِهَا؛ عمر در روز اخذ بیعت (برای ابوبکر) چنان بر شکم فاطمه زد که او جنینی را که در شکم داشت، سقط کرد». (۱)

۱- . الملل والنحل، ج ۱، ص ۵۷. صفدی در «الوافی بالوفیات» ج ۶، ص ۱۵ این سخن نظام را نقل می کند و در نقل او آمده است: «... تا آنجا که وی محسن را سقط کرد». برای آگاهی بیشتر از مصادر حمله به خانه حضرت زهرا علیها السلام رجوع کنید به: آتش در خانه وحی (از مجموعه مسائل سؤال برانگیز در تاریخ اسلام، شماره ۲).

متأسفانه دانشمندان کنونی اهل سنت حاضر نیستند این مدارک را در اختیار پیروان خود بگذارند. راستی چرا؟!...

(ب) آنان ثمره را ضایع کردند

از جملاتی که نشان از نارضایتی علی علیه السلام از انتخاب ابوبکر دارد، سخنی است که از آن حضرت پس از ماجرای سقیفه نقل شده است.

در نهج البلاغه می خوانیم: هنگامی که اخبار «سقیفه بنی ساعده» بعد از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله به امام علیه السلام رسید؛ امام علیه السلام پرسید: «انصار در برابر پیشنهاد مهاجرین برای خلافت چه گفتند؟» پاسخ دادند: «انصار گفتند: «منا امیر و منکم امیر؛ زمامداری از ما و زمامداری از شما». امام علیه السلام پاسخ سخن انصار را دادند که آنها نمی توانستند زمامدار شوند.

سپس پرسیدند: «قریش به چه چیزی استدلال کردند؟» گفتند: «دلیل آنها (برای اولویت خود در امر خلافت) این بود که آنان از شجره رسول خدا صلی الله علیه و آله هستند (آنان و رسول خدا صلی الله علیه و آله هر دو از قریشند). آن حضرت فرمود: «احتجوا بالشجره وأضاعوا الثمره؛ آنان به شجره استدلال کردند، اما ثمره و میوه را ضایع نمودند». (۱)

۱- . نهج البلاغه، خطبه ۶۷. در الامامه والسیاسه (ص ۲۹) به این تعبیر از امیر مؤمنان علی علیه السلام نقل شده است: «أخذتم هذا الامر من الأنصار واحتججتم عليهم بالقرايه منالنبی صلی الله علیه و آله وتأخذونه منا اهل البيت غصبا؛ شما امر خلافت را از انصار گرفتید و به قرابت و خویشاوندی با رسول خدا صلی الله علیه و آله در برابر آنها استدلال کردید، ولی از ما که اهل بیتیم، غاصبانه خلافت را می گیرید».

اشاره به این نکته است که اگر پیوند با شجره وجود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از طریق طایفه، سبب اولویت در امر خلافت باشد، چرا خویشاوندی نزدیک با پیامبر صلی الله علیه و آله سبب این اولویت نشود؛ می دانیم علی علیه السلام و رسول خدا صلی الله علیه و آله، هر دو از قبیله بنی هاشم اند و علاوه بر آن، پسر عموی یکدیگر بودند.

در همین ارتباط شعری نیز از آن حضرت نقل شده است :

فإن كنت بالشُّورى مَلَكْتَ أمورهم فكيف بهذا والمشِرون عُيِبَ؟

وان كنت بالقربى حَجَجْتَ خَصِيمَهُم فغيرك أولى بالنَّبِيِّ وأقربُ

«اگر تو (ای ابوبکر) از طریق شورا مالک امور مردم شدی، این چه شورایی است که طرف های مشورت (مانند من و امثال من) غایب بودند.

و اگر از طریق قرابت با پیامبر صلی الله علیه و آله در برابر مخالفان استدلال کردی، دیگران از تو به پیامبر صلی الله علیه و آله نزدیک تر و سزاوارترند». (۱)

نقش عمر بن خطاب در تثبیت خلافت ابوبکر

عباس عموی پیامبر صلی الله علیه و آله نیز در برابر ابوبکر و عمر که به قصد وادار

کردن او به بیعت به نزدش آمدند و سخنانی گفتند، در برابر این جمله آنان که گفتند: «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ مَنَّا وَمَنكُم؛ رسول خدا از ما و از شماست» پاسخ داد: «فإِنَّهُ قَدْ كَانَ مِنْ شَجَرَةٍ نَحْنُ أَغْصَانُهَا وَأَنْتُمْ جِيرَانُهَا؛ آن حضرت از درختی است که ما از شاخه های آن هستیم و شما از همسایگان آن». (۱)

سوم: نقش عمر بن خطاب در تثبیت خلافت ابوبکر

حوادث سقیفه و پیامدهای آن به خوبی از نقش خلیفه دوم در انتخاب و تثبیت خلافت ابوبکر حکایت می کند.

از زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله به سبب اُلفت، نزدیکی و مشابهت های این دو با یکدیگر آن حضرت به هنگام عقد اخوت میان مسلمانان، بین ابوبکر و عمر عقد اخوت بست.

حاکم نیشابوری در مستدرک به نقل از عبدالله بن عمر نقل می کند که: رسول خدا صلی الله علیه و آله میان اصحابش اخوت برقرار کرد و از آن میان، میان ابوبکر و عمر عقد اخوت بست و طلحه و زبیر را برادر یکدیگر قرار داد و همچنین عثمان و عبدالرحمن بن عوف را. (۲)

بررسی و ارزیابی

۱- الامامه والسیاسه، ج ۱، ص ۳۳؛ همچنین ر.ک: تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۲۶.

۲- مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۴؛ الطبقات الکبری، ج ۳، ص ۱۷۴. البته در شرایط و زمان های مختلف میان یک صحابی و دیگر صحابی عقد اخوت می بست. همان گونه که نقل شده است میان ابوبکر و خارجه بن زید نیز اخوت برقرار ساخت. (فتح الباری، ج ۷، ص ۲۱۰)

حمایت های متقابل میان ابوبکر و عمر وجود داشت و در ماجرای سقیفه خود را کاملاً نشان داد. لذا تا نیامدن ابوبکر، عمر مرگ رسول خدا صلی الله علیه و آله را انکار می کرد و پس از آمدن ابوبکر از «سُنْح» و خواندن آیاتی، عمر آن را پذیرفت.

هنگامی که خبر اجتماع انصار در سقیفه به گوش عمر رسید، او ابوبکر را فرا خواند و با هم به سقیفه رفتند. آنجا نیز نخست ابوبکر خلافت عمر و یا ابو عبیده جراح را مطرح ساخت، اما عمر با استناد به مصاحبت ابوبکر با پیامبر در غار و اینکه او مستتر است، دست برد و با ابوبکر بیعت کرد و آنگاه به راه افتاد و هر کس را که می دید، دستش را به دست ابوبکر به عنوان بیعت می مالید.

او مخالفان خلافت ابوبکر را در سقیفه با لگدمال کردن سعد بن عباده و توهین به او و آنگاه تهدید بنی هاشم و زبیر و دیگران و همچنین حمله و یورش به خانه فاطمه زهرا علیها السلام خاموش ساخت.

ابن ابی الحدید معتزلی به روشنی به این نکته اعتراف می کند و می نویسد: «وعمر هو الذی شدَّ بیعه أیبیکر، ووقم المخالفین فیها، فکسر سیف الزبیر لما جرّده، ودفع فی صدر المقداد، ووطئ فی السقیفه سعد بن عباده، وقال: اقتلوا سعداً، قتل الله سعداً و حطّم أنف الحباب بن المنذر... وتوعّد من لجأ إلی دار فاطمه(ع) من الهاشمیین، وأخرجهم»

منها، ولولاه لم یثبت لأیبیکر أمر، ولا قامت له قائمه؛ عمر کسی است که بیعت را برای ابوبکر محکم کرد و مخالفان بیعت را سرکوب نمود؛ هنگامی که زیر شمشیر کشید، عمر شمشیر او را شکست و بر سینه مقداد کوبید و در سقیفه، سعد بن عباده را لگدمال کرد و گفت: سعد را بکشید، خداوند سعد را بکشد! او بینی حباب بن منذر را (که در سقیفه با او مخالفت کرد) شکست و آن گروه از بنی هاشم که به خانه فاطمه علیها السلام پناه بردند را تهدید نمود و از آنجا بیرون کرد. (و در یک کلام) اگر او نبود هرگز هیچ کاری از ابوبکر تثبیت نمی شد و هیچ امری برای ابوبکر پابرجا نمی گشت». (۱)

از این رو، امام علی علیه السلام در پی تهدید و فشار عمر برای بیعت آن حضرت با ابوبکر، خطاب به او فرمود: «احلب حلباً لک شطره، واشدّد له امره یزُدّه علیک غداً؛ شیری به دوش که قسمتی از آن به نفع توست و امروز تو کار خلافت را برای او استحکام بخش، تا او نیز فردا (پس از خودش) به تو بازگرداند». (۲)

چهارم: بررسی و ارزیابی

با یک جمع بندی دقیق از مدارک بالا چند نتیجه مهم می توان گرفت :

۱. روشن شد که گردهمایی سقیفه یک شورای منتخب نبود؛ بلکه

۱- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۷۴ .

۲- الامامه والسیاسه، ج ۱، ص ۲۹ .

عده ای از انصار برای آنکه خلافت را به نفع خود تمام کنند، اجتماعی تشکیل دادند و عده ای از مهاجران با آنها به رقابت برخاستند و با بهره گیری زیرکانه از رقابت اوس و خزرج به مقصود خود رسیدند!

۲. برای انتخاب خلیفه در سقیفه درگیری رخ داد؛ سعد بن عباده لگدمال شد و عمر او را منافق خواند. سعد نیز ریش عمر را گرفت و عمر او را تهدید کرد که دندانش را خرد خواهد کرد!

۳. استدلال هر یک از انصار و مهاجران بر یکدیگر، نشان داد که برای تصرف خلافت رقابتی جدی میان آنها وجود داشت و نحوه استدلالها نیز حکایت از «تنافس در دنیا» دارد و معیارهای معنوی کمتر مورد توجه بوده است؛ گویی می خواستند میراثی تقسیم کنند و هر کدام مدعی سهمی بودند و پس از آن، ابوبکر و عمر چنان سرگرم رایزنی با افراد بانفوذ برای بیعت و خارج نمودن مخالفان از صحنه بودند که حتی فرصت شرکت در دفن رسول خدا صلی الله علیه و آله را نیافتند.

۴. انتخاب ابوبکر به گونه ای ناگهانی و در جوی از تشنج و درگیری رخ داد که خود عمر اعتراف می کند: «بیعت ابوبکر بدون دقت و ناگهانی صورت گرفت؛ ولی خداوند مسلمانان را از شر آن نگاه داشت». از این رو، تهدید کرد: «کسی حق ندارد پس از آن بدون مشورت با مسلمین، با دیگری بیعت کند و گرنه در معرض کشته شدن است».

در حقیقت عمر انتخابی شبیه به نحوه انتخاب ابوبکر را قبول ندارد و انجام دهندگان آن را مستحق قتل می داند و معترف است که خلافت

ابوبکر بدون مشورت با مسلمین بوده است.

۵. اگر ابوبکر و عمر کمی دیرتر به سقیفه می رسیدند و یا میان اوس و خزرج اختلافی پیش نمی آمد، خلیفه نخستین سعد بن عباده بود و همچنین آنگاه که ابوبکر و عمر هر یک دست دیگری را برای خلافت می گشود، اگر ابوبکر موفق به گشودن دست عمر می شد، باید نخستین خلیفه عمر می بود.

و اگر مهاجران به تقسیم قدرت راضی می شدند، جهان اسلام باید شاهد خلافت شورایی پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله باشد.

۶. علی علیه السلام تلاش های عمر را برای تثبیت خلافت ابوبکر، تلاشی منفعت خواهانه دانست که فردا، ابوبکر نیز به پاس این تلاش ها، وی را پس از خود خلیفه سازد (که همین نیز اتفاق افتاد).

۷. روشن شد که جمعی از صحابه معروف با انتخاب ابوبکر مخالف بودند و طائفه بنی هاشم که از نزدیک ترین افراد به رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند، در سقیفه حاضر نبودند و پس از آن نیز به روشنی با آن مخالفت کردند و تاریخ گواهی داد که عمر برای تثبیت امر خلافت، مخالفان را سرکوب کرد و با فاطمه زهرا علیها السلام دخت رسول خدا صلی الله علیه و آله با شدت و جسارت برخورد نمود و به تهدید و ارباب مخالفان روی آورد که مدارک همه اینها از کتب اهل سنت گذشت.

۸. ابوبکر و عمر برای خاموش ساختن عباس و دور کردن او از علی علیه السلام به تطمیع وی اقدام کردند که با پاسخ منفی روبه رو شدند.

با این تحلیل و جمع بندی، چند پرسش مطرح می شود :

۱. شیوه انتخاب خلیفه اول با کدام یک از موازین اسلامی سازگار است؟ آیا می توان بدون مشورت با بزرگان اصحاب و با تهدید گروهی و تطمیع جمعی دیگر، خلافت را به چنگ آورد؟
۲. استفاده از ابزار توهین و تحریک دو قبیله و شعله ور ساختن رقابت های دیرین «اوس» و «خزرج» و بهره گیری از آن برای رسیدن به قدرت با چه معیاری سازگار است؟
۳. «بشیر بن سعد اوسی» که با ابوبکر بیعت کرد و علت آن را عدم منازعه در امری دانست که خداوند برای آنان (مهاجران) قرار داده است، آیا نمی دانست که در میان مهاجران و مردم قریش، بنی هاشم - بویژه علی علیه السلام با آن همه سابقه و فضیلت - از هر کسی برای این منصب شایسته ترند. چرا او در برابر شعار گروهی که گفتند: «جز با علی بیعت نمی کنیم» سکوت نمود و با آنان همراهی نکرد؟!
۴. آیا در بیعت، رضایت بیعت کننده شرط است؟ و یا اگر به زور دست کسی را در دست خلیفه قرار دهند و یا دست او را به دست خلیفه بمالند، این نیز برای حصول بیعت کافی است؟!
۵. تهدید و ارباب علی علیه السلام و توهین و هتک خانه فاطمه زهرا علیها السلام برای گرفتن بیعت، ریشه در کدام یک از اصول شریعت دارد؟
۶. آیا خلیفه ای که دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله از او راضی نباشد؛ همان دختری که پیامبر رضایت او را رضایت خود و خشم او را خشم خود

نامیده، آیا با نارضایتی چنین شخصیتی از خلیفه مسلمین که تا هنگام ارتحالش ادامه داشته، می توان خلافت او را مورد رضایت رسول خدا صلی الله علیه و آله و در نتیجه خداوند متعال دانست؟

۷. اگر سعد بن عباده بیمار نبود و مدینه را به آشوب می کشید و مهاجران را از آنجا بیرون می کرد و خود خلیفه مسلمین می شد، آیا باز هم باید معتقد بود که خلافت او صحیح و پیروی از او لازم بود و شیوه کار او مشروعیت داشت؟

۸. آیا شیوه های عمل شده جهت انتخاب زمامدار کشور اسلامی، امروز قابل تأسی و عرضه به جهان اسلام است؟ آیا با توجه به اعتقاد عالمان اهل سنت که سیره صحابه را حجت می دانند و عملکرد آنان را با حرب «عدالت صحابه» تصحیح می کنند، می توان در کشورهای اسلامی با آن متد، به انتخاب زمامدار اقدام کرد؟ و آیا چنین راهبردی قابل عرضه به جهان امروز می باشد؟

۹. و در نهایت آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله از روحیات اصحاب خویش مطلع بود که ممکن است آنها برای انتخاب خلیفه پس از او، چه غوغایی برپا کنند و چه مشکلاتی به وجود آورند؟ اگر آن حضرت را بی اطلاع از این روحيات بدانیم که هوشمندی، آینده نگری و تیزبینی رسول خدا صلی الله علیه و آله را مورد تردید قرار داده ایم و هرگز هیچ مسلمانی - بلکه غیر مسلمان منصفی - چنین باوری را درباره آن حضرت نخواهد داشت.

و اگر آن حضرت حوادث پس از خویش را پیش بینی می نمود، آیا برای مسلمانان راهنمایی قرار نداد؟ آیا راه روشنی را در برابر آنان نگذاشت؟ آیا رسول حکیم و هوشمند اسلام آنان را یله و رها ساخت؟

آیا نباید پذیرفت که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خلیفه ای را با شرایط روشن و صفات برجسته به مردم معرفی کرده است؟ (همان چیزی که در غدیر خم اتفاق افتاد) و آیا نباید قبول کرد که رسول خدا صلی الله علیه و آله برای رفع اختلافات و جلوگیری از گمراهی مردم، مرجعی را قرار داد؟ (همان مرجعی که با نام عترت رسول خدا صلی الله علیه و آله معروف است و در سفارش به ثقلین بر آن تأکید شده است و همان چیزی که رسول خدا صلی الله علیه و آله می خواست در پایان عمر شریف خود آن را مکتوب دارد و متأسفانه آنها که تصمیم خود را در امر خلافت از قبل گرفته بودند مانع از آن شدند (۱)).

باور ما این است که جوانان روشن بین و حقیقت جو با آگاهی از آنچه در سقیفه اتفاق افتاد و پیامدهای اندوهباری که داشت (و می توانست بدتر از آن نیز واقع شود) این واقعیت را دریابند که نمی توان پذیرفت رسول بزرگوار اسلام و پیامبر آخرالزمان صلی الله علیه و آله طرح و اندیشه ای برای پس از خود نداشته، امر خلافت را بر عهده خود مردم گذارده (آن هم به صورتی که گذشت که فقط دو سه نفر برای همه تصمیم گیری کنند) و آنان را در وادی حیرت، درگیری و تهدید و

ارباب یکدیگر رها ساخته باشد.

همچنین پی جویان حقایق باور می کنند که خلیفه منتخب سقیفه، مشروعیتی برابر اصول اساسی اسلام نداشته و شیوه انتخاب او چیزی شبیه به کودتا بوده است، نه یک برنامه شورایی و این شیوه، قابل عرضه به جهان بشریت نیست.

بنابراین نظریه نصب و معرفی شخصیتی که بتواند آرمان ها و اهداف رسول اکرم صلی الله علیه و آله را ادامه دهد، با اندیشه هر انسان روشن بین و منصفی سازگار است و فراتر از آیات و همچنین روایات فراوان، با رهیافت عقلانی نیز هماهنگ است. همان عقیده ای که در مکتب اندیشمندان مکتب اهل بیت علیهم السلام مطرح است.

پایان

فهرست منابع

١. قرآن کریم
٢. نهج البلاغه (با تحقیق دکتر صبحی صالح)
٣. الاستیعاب فی معرفه الاصحاب، ابو عمر یوسف بن عبدالله بن محمد بن عبدالبر، تحقیق علی محمد البجاوی، دارالجمیل، بیروت، چاپ اول، ١٤١٢ق.
٤. اسدالغابه فی معرفه الصحابه، عزالدین بن الاثیر الجزری، دارالفکر، بیروت، ١٤٠٩ق.
٥. الامامه والسیاسه، ابو محمد عبدالله بن مسلم بن قتیبه دینوری، تحقیق علی شیری، دارالأضواء، بیروت، چاپ اول، ١٤١٠ق.
٦. أنساب الاشراف، احمد بن یحیی بن جابر بلاذری، تحقیق سهیل زکار، دارالفکر، بیروت، چاپ اول، ١٤١٧ق.
٧. البدایه والنهایه، ابن کثیر دمشقی، دارالفکر، بیروت، ١٤٠٧ق.
٨. تاریخ ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد بن خلدون، تحقیق

خليل شحاده، دارالفكر، بيروت، چاپ دوم، ١٤٠٨ق.

٩. تاريخ الاسلام، شمس الدين محمد ذهبى، تحقيق عمر عبدالسلام، دارالكتاب العربى، بيروت، چاپ دوم، ١٤١٣ق.

١٠. تاريخ طبرى، محمد بن جرير طبرى، تحقيق محمد ابوالفضل ابراهيم، دارالتراث، بيروت، چاپ دوم، ١٣٨٧ق.

١١. تاريخ مدينه دمشق، ابن عساكر دمشقى، دارالفكر، بيروت، ١٤١٥ق.

١٢. تاريخ يعقوبى، احمد بن ابى يعقوب (معروف به ابن واضح) دار صادر، بيروت.

١٣. الدرّ المثور، جلال الدين سيوطى، دارالفكر، بيروت، ١٤٢٣ق.

١٤. سنن ترمذى، ابو عيسى ترمذى، تحقيق عبدالرحمن محمد عثمان، دارالفكر، بيروت، چاپ اول، ١٤٢٤ق.

١٥. سنن دارمى، عبدالله بن بهرام دارمى، مطبعه الحديثه، دمشق.

١٦. سنن الكبرى بيهقى، احمد بن حسين بن على بيهقى، دارالفكر، بيروت.

١٧. سنن الكبرى نسائى، احمد بن شعيب نسائى، تحقيق دكتور عبدالغفار سليمان بندارى، دارالكتب العلميه، بيروت، چاپ اول، ١٤١١ق.

١٨. السيره النبويه (معروف به سيره ابن هشام)، ابن هشام حميرى، تحقيق مصطفى السقا و همكاران، دارالمعرفه، بيروت.

١٩. شرح نهج البلاغه، ابن ابى الحديد معتزلى، تحقيق محمد ابوالفضل ابراهيم، دار احياء الكتب العربيه.
٢٠. صحيح ابن حبان، محمد بن حبان، تحقيق شعيب الارنؤوط، مؤسسه الرساله، چاپ دوم، ١٤١٤ق.
٢١. صحيح ابن خزيمه، محمد بن اسحاق بن خزيمه نيشابورى، تحقيق و تعليق دكتور محمد مصطفى الأعمشى، المكتب الاسلامى، ١٤١٢ق.
٢٢. صحيح بخارى، ابو عبدالله محمد بن اسماعيل بخارى، دارالجيل، بيروت.
٢٣. صحيح مسلم، مسلم بن حجاج نيشابورى، دارالفكر، بيروت.
٢٤. الصواعق المحرقة، ابن حجر عسقلانى، طبع محمديه، مصر.
٢٥. الطبقات الكبرى، محمد بن سعد، تحقيق محمد عبدالقادر عطاء، دارالكتب العلميه، بيروت، چاپ اول، ١٤١٠ق.
٢٦. العقد الفريد، ابن عبد ربّه اندلسى، دارالكتاب العربى، بيروت، ١٤٠٣ق.
٢٧. عمدہ القارى، بدرالدين محمود بن احمد العينى، دار احياء التراث العربى، بيروت.
٢٨. فتح البارى، احمد بن على بن حجر عسقلانى، دارالمعرفه، بيروت، چاپ دوم.
٢٩. فرائد السمطين، ابراهيم بن محمد بن المؤيد الجوينى، مؤسسه

المحمودى، بيروت، ١٤٠٠ق.

٣٠. الكامل فى التاريخ، عزّالدين على بن ابى الكرم (معروف به ابن اثير)، دار صادر، بيروت، ١٣٨٥ق.

٣١. كترالعمال، متقى هندى، مؤسسه الرساله، بيروت، ١٤٠٩ق.

٣٢. لسان الميزان، احمد بن على بن حجر عسقلانى، مؤسسه الاعلمى، بيروت، چاپ دوم، ١٣٩٠ق.

٣٣. مجمع الزوائد، نورالدين ابوبكر هيثمى، دارالكتب العلميه، بيروت، ١٤٠٨ق.

٣٤. مروج الذهب، على بن الحسين المسعودى، تحقيق اسعد داغر، قم، دارالهجره، ١٤٠٩ق.

٣٥. المستدرک على الصحيحين، حاكم نيشابورى، تحقيق يوسف عبدالرحمن مرعشلى.

٣٦. مسند احمد، احمد بن حنبل، دارصادر، بيروت.

٣٧. المصنف، ابن ابى شيبه كوفى، تحقيق سعيد اللحام، دارالفكر، بيروت، چاپ اول، ١٤٠٩ق.

٣٨. المصنف، عبدالرزاق صنعانى، تحقيق حبيب الرحمن الأعظمى، منشورات المجلس العلمى.

٣٩. معجم البلدان، ياقوت بن عبدالله الحموى، دارصادر، بيروت، چاپ دوم، ١٩٩٥م.

٤٠. المعجم الكبير، سليمان بن احمد طبرانى، تحقيق حمدى

عبدالمجيد السلفى، دار احياء التراث العربى، بيروت، چاپ دوم، ١٤٠٤ق.

٤١. مقدمه فتح البارى، احمد بن على بن حجر عسقلانى، دارالمعرفه، بيروت، چاپ دوم.

٤٢. الملل والنحل، عبدالكريم بن ابى بكر احمد شهرستانى، تحقيق محمد سيد كيلانى، مكتبه مصطفى البابى واولاده، مصر، ١٣٨٧ق.

٤٣. المنتظم فى تاريخ الامم والملوك، عبدالرحمن بن على بن محمد بن الجوزى، تحقيق محمد عبدالقادر عطاء، دارالكتب العلميه، بيروت، چاپ اول، ١٤١٢ق.

٤٤. ميزان الاعتدال، محمد بن احمد بن عثمان ذهبى، تحقيق على محمد البجاوى، دارالمعرفه، بيروت.

٤٥. الوافى بالوفيات، صلاح الدين خليل بن ابيك الصفدى، تحقيق احمد الارنؤوط وتركى مصطفى، داراحياء التراث، ١٤٢٠ق.

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

